



امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

۱۰ جمادی الاول ۱۴۱۷ هـ ق

۲۲ سپتمبر ۱۹۹۶ م

یکشنبه ۱ میزان ۱۳۷۵

شماره بیست و هشتم

محترم داکتر طالب، سخنگوی شورای عالی هماهنگی:

جلال آباد در زیر آتش هوایی

جلال آباد، شهری که جریزه امن خوانده می شد و در مدت بیش از سه سال که مردم کابل در میان دود و آتش دست و پا می زدند مردم جلال آباد، در بستر زندگی آرام می غنودند. در طول این مدت، جلال آباد بی طرف بود و محصول بی طرفی در کشمکش های قدرت، امنیت بود که مردم جلال آباد از آن بهره می جستند.

از روز چهارشنبه ۱۳۷۵/۶/۲۱ با ورود طالبان به شهر جلال آباد، جلال آباد بی طرف، در طرف قرار گرفت و محصول وضعیت جدید، پیمان هایی است که مردم جلال آباد را بخاک و خون می کشد. گفته می شود، گرچه بعضاً مردم جلال آباد به گردن طالبان حلقه های گل می انداختند و ورود آن ها را خوش آمدید می گفتند لکن در ادامه سلسله پیمان ها و جنگ های که رو به تشدید می رود، ممکن است مردم جلال آباد بیاد روز های بی طرفی و آشک حسرت بپرزند. درست است که حالت بی طرفی،

شکسته بود و نقایق ها و کشمکش های داخلی، زمینه ورود طالبان را به شهر جلال آباد فراهم آورد اما بهر حال، جلال آباد شهر جنگی به حساب نمی آمد و مردم آن بدون کدام نگرانی های عمده، بکار های عادی خود مشغول بودند.

از روزیکه جلال آباد به تصرف طالبان در (ص ۸)

مجموعاً نظر شورای هماهنگی این است که برای حل جامع مشکل افغانستان بصورت مجموعی، تلاش بفرج دهد

نگرانی مشترک وجود داشت به ارتباط مردم کابل که در فقر و مشکلات اقتصادی، بسر می برند و خطر يك جنگ بزرگ در کابل، مردم را در وضعیت بسیار دشوار قرار می دهد

محترم داکتر طالب، عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی و سخنگوی شورای عالی هماهنگی که بنازگی از سفری به مزار شریف

در قالب هیئت شورای هماهنگی، برگشته بود، لازم دیدیم که به ارتباط هدف سفر هیئت و اوضاع جدید، به ایشان مراجعه نموده، با نقطه

نظرات شورای هماهنگی آشنا شوم. محترم داکتر طالب به ارتباط هدف سفر هیئت شورای هماهنگی به (ص ۸)

بیش از دو هزار مهاجر افغانستانی در اردوگاه سنگ سفید در نزدیکی شهر مشهد ایران، شکنجه می شوند

ایران، مهاجرین را با تهدید و تطمیع، مسلح کرده به نفع اداره کابل و جریان خیانت و معامله به جنگ علیه حزب وحدت اسلامی اعزام می کند.

از دست داده، بیماری زمینی را، ارمغان مهاجرت خود آورده اند. در شرایط کنونی این اردوگاه ها، شکنجه گاه کسانی است که مهر مزاری را در دل و ادامه راه سرخ او را در اعتقاد دارد! مهاجرین، جمع (ص ۷)

داستان اردوگاه های ایران، داستان غم انگیز است. بسیاری از جوانانیکه عقل خود را در این اردوگاه ها از دست داده و هم اکنون به روز سیاه دیوانگی افتاده اند. چه بسیار اند کسانی که، سلامتی خود را

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

نگرانی های ایران نسبت به طالبان، هیچ ارتباطی به شیعیان افغانستان ندارد

جمهوری اسلامی ایران، مثل هر کشور دیگری که چشم طمع به افغانستان بی سرباه دارد، سیاست های نفوذی اش را در حالی در افغانستان به پیش می برد که شیعیان افغانستان، اولین قربانی آن انتخاب گردیده. جمهوری اسلامی ایران، در تلاش شکست دیوار های شیعیزم و نفوذ در وادی وسیع محافل سیاسی سنی مذهب، دست به دو انتخاب زد:

ایران چاره ای نداشت که سیاست جدیدش را باید از افغانستان آغاز نماید؛ اولاً بدین جهت که افغانستان يك کشور بی سرباه است و هر کسی می تواند در آن وارد گردد. ثانیاً مرقعیت همجواری افغانستان و راه های وصل آن به کشورهای آسیای میانه تازه از بند رسته، باعث می شود که افغانستان بعنوان سکوی پرش تلقی گردد. ثالثاً در افغانستان، آن عزیزمی که مانع از نفوذ ایران گردد وجود ندارد و در عوض آن، زمینه مساعد اشتراک زبان و نژاد می تواند. بعنوان فاکتور مهم کمکی برای سیاست های جدید به حساب آید. این جاست که اشتراک زبان و نژاد، پایگاه اصلی تلاش های جمهوری اسلامی ایران، به سمت فوق اتخاذ می گردد و هر دوی آن (زبان و نژاد) را در (ص ۷)

دکتر جنرال عرفانی در مصاحبه با امروز ما:

ما تعجب می کنیم از آقای زاهدی که در کنار شاه جان و واثق که همواره آنها را فاسد می خواند علیه ما وارد جنگ شده،

مردم به کجای روند و چه آینده ای انتظار مردم کابل را می کشد؟

در این شماره میخوانید

متن سخنرانی استاد خلیلی

ص ۲

دوران سیاه حاکمیت قبیله ای

ص ۶

ما کی بودیم ؟

ص ۳

روز چهارشنبه ۲۱ سنبله جلال آباد، بدست طالبان سقوط کرد و تنها راهی که کابل را به خارج وصل می کرد به روی کابل بسته شد. حالا محاصره کابل تقریباً تکمیل گردیده است. احتمال سقوط اداره کابل، بر سر زبان ها جریان دارد. اضطراب با خشونت هرچه قاطعتر، روح و روان مردم کابل را در چنگال خود می فشارد. وضعیت بسیار رقت بار و طاقت فرسا است اما مردم در افکار مغشوش و مضطرب خود، آینده های تاریکتری را در نظر مجسم می کنند. همه از خود و یکدیگر می پرسند؛ چه خواهد شد؟

هیچ کسی به این سؤال، جواب اطمینان بخشی داده نمی تواند؛ چون اوضاع در افغانستان يك شبه تغیر می کند. جبهه بندی ها وضعیت ثابت ندارد. از طرف دیگر گرسنگی و فقر که شکم ها را چنگ و رنگ ها را کبود نموده است، مجال فکر سالم را از مردم باز ستانده، در فقدان تغذیه سالم، همه چیز می نلنگد. فقر و گرسنگی در مرحله اول ستون فقرات (ص ۶)

حالا برای شما می گویم که شما دو چیز را مد نظر بگیرید: یکی توجه به خدا، دیگر اینکه پیرو جوان، مرد و زن، کوچک و بزرگ متوجه باشید که کسی در میان شما خیانت نکند. از آخرین سخنرانی رهبر شهید

مقدماتی استاد خلیلی دبیر کل ج.ا.ا.و. در سمینار وحدت و احیای هویت

(قسمت دوم)

گرفتند. وارد یکاولنگ شدیم، با دنیای از مظلومیت وارد یکاولنگ شدیم. من چند روز قبل فیلم حرکت از دره صوف به طرف یکاولنگ را دیدم، گریه کردم برای روز های مظلومیت خود، باغچالی وارد یکاولنگ شدیم درود خدا بر روان همه شهدای ما، درود خدا بر مردم یکاولنگ. از یکاولنگ کار آغاز شد، بنای ما جنگ نبود، توان جنگ را هم نداشتیم، از چه نگاه معقول بود که ما جنگ را آغاز می کردیم؛ ولی از آن جانب مخالفین ما خبر شدند که ما وارد یکاولنگ شده ایم فکر کردند که این جرعه ای که در یکاولنگ آغاز شده است، اگر جلوش گرفته نشود به زودی تبدیل به موج خروشان خواهد شد. چه بهتر پیش از اینکه این ها به قدرتی، توانی و امکاناتی دست یابند باید نابود شوند. جنگ در بامیان را سازمان دهی کردند، ما با قام توان، تلاش به راه انداختن که جنگ در بامیان صورت نگیرد، نشد جناب آقای اعلا در بامیان بود. موسفیدان و بزرگان برادران تاجیک، شیعه و سنی بامیان را جمع کردند که ما جنگ نمی خواهیم، یک مشت پشیمان بابه مزاری اگر در بازار بامیان هست به زودی در استقامت های که مشخص شده سوق داده خواهد شد. بنای جنگ نباید صورت بگیرد. اما مهره اصلی جریان خیانت و معامله، اکبری، در شیخ ولی رسید، به آقای اعلا توسط پی سپه قاس گرفته که چند نفر از فرماندانی را بفرستید که برایش بگویند: برای چه تو در بامیان می آیی، تو جنگ را در بامیان می آوری، چه مجبوری داری، تو که روی توپ و تانک بادارانت وارد غرب کابل شدی، ما که از مجبوری آمده ایم این جا، ما که جای دگر نداشتیم که برویم، ولی تو برای چه رفتی این ها ولی او قبول نکرد؛ وارد شیر و شبول شد، جنگ در گرفت. ما توان مقاومت را نداشتیم از زمین و آسمان بر ما حمله کردند. سرانجام از این بامیان هم متصرف شدیم. خدا خودش گواهی بر مظلومیت ما هست که آن لحظه هائیکه بامیان را ترک می گفتم چه بر ما می گذشت، به طرف یکاولنگ عقب نشینی کردیم، باز در یکاولنگ جلسه شورای مرکزی شد که کجا ستر بگیریم. در حد بخشی و مرز یکاولنگ ستر گرفتیم. علما و اساتید! تصور ما این

د دشمنان در تغییر رهبری با شکست مواجه می شوند. عقده بر می دارند طرح وسیعتری را برنامه ریزی می کنند، با تپانی وسیع و همه جانبه باید غرور مردم ما را بشکنند، باید عزت و سربلندی مردم را بگیرند، باید قدرت و نیرومندی را از مردم بگیرند و نگذارند که هویت جدید ما شکل بگیرد. تمام مزدوران و زیر بغلی های شان را جمع می کنند و حادثه ۲۳ سنبله را به وجود می آورند نمی خواهند بیشتر از این وارد این قضیه شوم. می گذاریم به تاریخ، تاریخ بازگو خواهد کرد که چه کسانی و چه مردمی و چه حلقاتی بر مردم، در این مقطع جفا کردند ... سرانجام با عهد شکنی طالبان بی تعهد، با تپانی زیر بغلی های مزدور نفرین شده که از بین مردم ما فراری شده بودند و بعد از کودتای ۲۳ سنبله به دامن باداران زور و زر شان اقتضیه بودند، آن هائیکه به مردم شان پشت کرده بودند و طول سه سال در برابر عزم آهنین همین مردم ریسمان بدوش و محروم تاریخ به زانو در آمده بودند، عقده گرفته بودند و مانند گرگ زخم خورده در کمین شسته بودند که در چه فرصت مناسب عقده های شکست پی در پی سه ساله شان را در غرب کابل جبران، نمایند و انتقام شان را بگیرند. سرانجام بهترین فرصت برای این حلقات پیش آمد با تپانی وسیع و همه جانبه با هماهنگی همه حلقات دخیل در غرب کابل، بر غرب کابل حمله کردند و غرب کابل را تسخیر نمودند. استاد شهید به اسارت رفت و سرانجام مظلومانه به شهادت رسید، از زن مرد کابل قطعه های گوشت در هوا پراکنده شد، جوی خون در مرقع عقب نشینی طفلان، زنان، پسر مردان، جوانان در سرك دارالامان جاری گردید. خدایا خودت شاهد هستی و شاهد مظلومیت مردم بی دفاع ما بودی! جرم مردم ما چه بود که در مرقع عقب نشینی، کینه تروان شورای نظام را آن ها بیب افگندند و از پیرمردان، زنان کودکان معصوم، تپه های اجساد ساختند و جوی خون جاری کردند؟ آنان هیچ گناهی نداشتند جز اینکه می گفتند؛ ما ذلت نمی خواهیم، ما هم انسانیم، باید از حقوق انسانی و اسلامی برخوردار باشیم. استاد شهید و یارانش هم قربانی این

راه مقدس شدند.

حلقات ضد مردم ما خوشحال بودند که دیگر از تمام فریاد های حق طلبانه آزادی خواهی، عدالت خواهی و فریاد شیر مانند مزاری راحت شدند، دیگر نه جبهه، مقاومتی در غرب کابل وجود دارد و نه مزاری فریاد گری در غرب کابل هست، دشمنان رقص داشتند، پایکوبی داشتند، خوش حالی و جشن و سرور داشتند که عمر سیاسی این مردم به پایان رسیده و فریاد گر عدالت خواهی شان نابود شده است. به زودترین فرصت در حالیکه یاران و دوستان استاد شهید آگاه نشده بودند، روزنامه های خارج با تپیر های بزرگ خبر شهادت استاد را پخش کردند مگر این ها درین توطئه شریک نبودند، بگذار تاریخ بازگو خواهد کرد. همه احساس رضایت کردند. بگذار عریان بگیریم کمتر دوستانی ما داشتند که در دنیا احساس غمگینی داشتند همه احساس خوش حالی برایشان عاید شده بود. جز مردم ما که در گوشه گوشه دنیا داغدار شدند، عزادار و سیاه پوش گردیدند. اما خوش حالی دشمنان دیری نپایید و مردم به زودترین فرصت دوباره به راه رهبر شهید روان شدند و تعهد سپردند که آن را ادامه دهند. با دل خوین با چشمان گریان، مردم ما حمایت شان را از راه سرلندانه، استاد شهید اعلان کردند، شورای مرکزی شما، شورای عالی نظارت پس از دفن پیکر پاک و مطهر و تکه تکه شده استاد شهید در مزار شریف دور هم جمع شدند، چه باید کرد تا راه استاد شهید ادامه پیدا کند.

ما تکلیف داشتیم که درین راه گام برداریم. با اینکه کمر های ما خسته بود با اینکه دل ما خونین بود، با اینکه کلاً توان ادامه این راه بر ما مشکوک بود. هیچ دوستی، هیچ یار و باوری در روی زمین سراغ نداشتیم، جز یک مشت مردم عزادار و مظلوم که در گوشه گوشه دنیا با احساسات شان ما را تشویق می کردند که باید این کوله بار مسئولیت را به شان اندازیم، پرچم به زمین افتاده استاد شهید را به اهتزاز در آوریم.

سرانجام شورای مرکزی و شورای عالی نظارت این تصمیم را

بودند و تنگ بدوشان عزیز و با تلاش تعداد محدودی از شورای مرکزی و شورای عالی نظارت که درهم پشیمانه جمع شده بودیم، سرانجام بامیان هم گرفته شد، جبهه کشیده شد به دره غوربند. فتح بامیان فتح بزرگی بود. مقاومتی که در طول این مدت سربازان شما، عسکران شما، شورای عالی نظارت و مرکزی شما و مردم شما کردند در منطقه کم نظیر بود و تاریخ فراوش نخواهد کرد. با فتح بامیان با امکانات سنگین غنیمتی که امیدوارم در روزیکه سربازان از پیش دید شما بگذرند، تعداد محدودی از آن ها را شما نظاره نمایند. بار دیگر تاریخ برگشت به مقاومت سه ساله غرب کابل. بار دیگر پس از فتح بامیان، پس از مقاومت های بی نظیر عسکران شما، هویت قبلی بی که با رهبری استاد شهید برای شما خلق شده بود، ولی در دوره کوتاهی پشیمی و آواره گی و مظلومیت از دست ما گرفته بود، دوباره این هویت احیاء شد. (تکبیر حضار) بار دیگر حزب شما، مردم شما تثبیت هویت شد؛ هم در صحنه سیاسی و هم در صحنه نظامی.

امروز من می توانم با اطمینان خدمت شما به عرض برسانم که حزب وحدت در صحنه نظامی یکی از احزاب قدرتمند کشور است و در صحنه سیاسی هم تمام حلقات دست اندر کار، تمام مجامع ذیدخل که در رابطه به مسایل کشور تلاش دارند، پذیرفته اند که حزب وحدت یکی از احزاب بزرگ کشور است که بدون حضور این حزب در یک راه حل برای کشور، آن راه حل به هیچ وجه موفق نخواهد بود. امروز را تمام مجامع و محافل پذیرفته اند؛ حتی کسانی که امروز با شما درگیر بودند، آن ها هم قبول کرده اند. در طول این مدت های اخیر شما در جریان بوده اید که هیئت های مختلف وارد بامیان شدند. این بیانگر احیای هویت سیاسی شما می باشد. امروز از نگاه سیاسی پس از یک دوره، سخت پشیمی، پس از یک دوره بسیار مظلومیت و بیچاره گی، دوباره از میان تمام این صحنه های مظلومانه، از بین تمام جنگ های تحمیلی گوشه گوشه هزراستان از شال تا ارژگان خاص و جافوری مردم ما سر بلند برآمده اند و قد برافراشته اند. امروز عزت و عظمت مردم ما هم در صحنه سیاسی و هم در صحنه نظامی تثبیت شده است و طرف کینه توز شما، هم این را باور دارد (تکبیر حضار)

از آن جانبیکه وقت کم هست من مطالب را گذرا عرض

مینمایم. پس از این مرحله سخت و فراوش نشدنی که واقعاً دوره سختی بود، دوره غم بار و دشواری بود، همان طور که

عرض کردم هیچ کس چه دوست و چه دشمن تصور و باور این را نداشت که مردم ما با آن مصیبت سنگینی که در غرب کابل پیش آمد و رهبر ما و تعداد زیادی از مسئولین حزب به شهادت رسیدند، دوباره این مردم آواره و مظلوم، شکست خورده و متلاشی شده، بار دیگر

قامت خمیده خویش را راست نمایند. باور دنیا نمی آمد. ولی با حمایت وسیع شما مردم، با تلاش عسکران و فرماندهان سر بلند شما و با همبستگی و دلسوزی شورای عالی نظارت و شورای مرکزی شما که من از تک تک این عزیزان که در دوران سخت دور هم جمع بودیم سیاس گزاف و متشکر هستم. با این تلاش ها باور ما عوض شد و ما پس از این دوره سخت و فراوش نشدنی بازسازی را آغاز کردیم. اولین گامیکه حزب وحدت برداشت در یک سری افراد خابن بود که تا این لحظه در خدمت عوامل ضد ارزش ها و ضد عظمت و سربلندی مردم ما قرار داشتند و پذیرش تعدادی از علما، روشنفکران و خواران در شورای مرکزی به عوض آن ها، درین مرحله باید یاد آور شوم؛ ما سعی داشتیم که پذیرش روی موازین اصولی و حساب شده و مطابق خواست مردم ما باشد و تلاش شورای مرکزی کلاً روی این موضوع بود ولی طبیعاً با شرایط حاکم بر محیط و کشور، داخل و خارج، من هیچگاهی نمی گویم که نقص و نواقصی در کار نیست ولی سعی ما بر این بوده که حزب را زنده تر و پویاتر بسازیم، حزب را از حالت تک بعدی، ابعادی وسیعتری ببخشیم، جامعیت لازم را برایش بدهیم تا حد توان این مسایل را در نظر گرفتیم؛ گرچه یک عده و سوسه گران در داخل و خارج برای تحریک ذهنیت مردم حزب ما، تبلیغ می کردند که علما و روحانیت حذف شده اند. نه! ما خابین را حذف کردیم مردم ما پیش ازین حذف کرده بودند، مردم ما پیش از ما علیه آن هائیکه علیه عزت و شرف شان اقدام کرده اند، تصمیم گرفتند و آن ها را از خود رانند و حذف کردند. ما در جمع ۶۲ نفر اعضای جدید برای اینکه و سوسه خناسان خشی شود باید یاد آور شوم که ۲۹ نفر از علما، و روحانیت جوان، آگاه، (ص ۹۶)

امروز من می توانم با اطمینان خدمت شما به عرض برسانم که حزب وحدت در صحنه نظامی یکی از احزاب قدرتمند کشور است و در صحنه سیاسی هم تمام حلقات دست اندر کار، تمام مجامع ذیدخل که در رابطه به مسایل کشور تلاش دارند، پذیرفته اند که حزب وحدت یکی از احزاب بزرگ کشور است که بدون حضور این حزب در یک راه حل برای کشور، آن راه حل به هیچ وجه موفق نخواهد بود.

بود که در یکاولنگ نه شورای نظام و سیاف جرأت می تواند که نیرو بکشاند، نه غیرت و عرق زیر بغلی ما اجازه می دهد که پیش قراول شوند. برخلاف انتظار ما هم اتحاد شورای نظام لشکر کشی کردند و هم همین هائیکه هیچ تصور را نمی کردیم و اگر یک عرق از عرق های آن ها زنده می بود این تنگ تاریخ را قبول نمی کرد که پیش قراول نیروهای وحشی و مهاجم مزدور و باداران بیگانه، شان قرار بگیرند. نزدیک تکیه رسیدند در رادیو کابل اعلان کردند که نیک هم در حال تصرف هست. بگذار بگیریم حضار محترم! پیش از این هم وقتیکه ما از بامیان عقب نشینی کردیم ای کاش این نفرین شده گان به هدیدیک تبریک می گفتند فتح بامیان را نه برای ربانی، طی پیام های پر طعنه های شکست مردم را به آقای ربانی تبریک گفتند. گفتیم بگذار تاریخ همه این موضوعات را ثبت و یک روزی بازگو خواهد کرد. وقتیکه به این صورت مسایل پیش آمد، مقاومت از نیک شروع شد و مجاهدین سر بلند شما در برابر آن ها ایستادند. در حالیکه آنان در رادیو کابل رقص و پای کوبی داشتند که نیک هم در حال تصرف هست در این جاست که من کمک های غیبی و الهی را احساس می کنم. همیشه گفته ام و حالا هم به قام حضار، اساتید، اعضای شورای عالی نظارت و شورای مرکزی می گویم در آن نقطه باریکی که جز تکیه به نیروی خداوندی که دیگر هیچ امیدی برای ما نبود خدا بر ما منت گذاشت. در کوتل سیاه لیگ وضعیت تیرا می کرد، جبهه، صفحه، نو پیدا کرد. نیروهای بالنده، حزب وحدت در حالت هجوم قرار گرفت، نیروهای مهاجم و متجاوز، شروع به عقب نشینی کردند تا سرانجام بامیان با تدابیر فرماندهان بزرگ، فرماندانی عزیز که من افتخار می نمایم به تک تک این برادران که سرداران مردم شان

ما کی بودیم؟

نوع ب

به غیر انسانی ترین شکل، این بیگانه مهاجر را از این سرزمین بیرون رانده، املاک او را تصرف کند و به دیگران تفویض نماید، یا او را به بردگی و اسارت کشد و یا در صورت لزوم قتل عام نماید. بر همین مبنا است که آقای ربانی جنایت خویش را در افشار، جنایت یک دولت، در برابر اتباعش نمی داند، بلکه می گوید: در افشار اولاد های چنگیز را کشته است که قساوت و آدم کشی او در تمام دنیا معروف است.

بزرگترین تراژدی هزاره ها از نقطه ای آغاز می شود که در جوار نابودی هویت انسانی، ملی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی، هویت مذهبی نیز زیر سؤال می رود بدون تردید مذهب در متن زندگی فردی و اجتماعی مردم ما ریشه عمیق و طولانی دارد. از لحاظ علمی نمی شود شک کرد که هم جامعه ما جامعه مذهبی است و هم تاریخ مان تاریخ مذهبی است. فرهنگ ما نیز یک فرهنگ دینی و مذهبی بوده است نه یک فرهنگ یونانی یا یک فرهنگ رومی، یا یک فرهنگ صرف قومی حمله به هویت مذهبی مردم ما به خشن ترین وجه و غیر انسانی ترین شکل آن انجام گرفت، حربه تکفیر و ارتداد هزاره ها، خطرناکترین و کشنده ترین وسیله ای بود که برای نابودی هزاره ها و قتل عام آن ها به کار رفت. فتوای تکفیر و ارتداد که هویت مذهبی مردم ما را سخت و بی رحمانه زیر سؤال می برد، حرمت خون و اموال آن ها را نیز از میان می برد و قتل عام، بردگی و اسارت و بفروشدن رانندگان آنها را در مقابل دشمن اندک، مشروعیت می بخشید. حربه تکفیر آنانی را که سبیل مذهب بودند بیشتر از همه در زیر تیغ جلادان می برد. روحانیت، سادات، کربلایی ها و زواران امام رضا (ع) بیشترین خسارات جانی و مالی را متحمل شدند. ابلاغیه ها بیشتر متضمن این پیام بود که در هر کجا روحانی، سید، کربلایی و زوار یافت شوند باید از دم شمشیر بگذرند. تلاش حاکمیت در بعد نابودی هویت مذهبی تا این اواخر بوسیله محتسبان انجام می گرفت. مردم ما خاطرات تلخ و دردناکی را از دوران حکومت محتسبان که عوامل حاکمیت در جهت زدودن هویت مذهبی بودند، به یاد دارند که داستان آن مفصل، جانگداز و سوزناک است.

ادامه دارد

پس از تهی شدن هزاره ها از هویت انسانی. هویت اجتماعی و سیاسی آنها نیز زیر سؤال می رود. «هزاره در ظرف نیم روز قدرت و حکومتش سگ را چپه نعل کرد» این جمله که بار سیاسی دارد، عدم صلاحیت هزاره ها را برای حضور در عرصه سیاست و دریافت حقوق سیاسی، نشان می دهد.

تلاش ها و تبلیغات وسیع و گسترده حاکمیت های گذشته در بعد نابودی هویت انسانی و ملی باعث شد که هزاره بودن به ننگ و نفرت اجتماعی تبدیل شده و بخش وسیعی از مردم ما برای فرار از این ننگ، هویت ملی خویش را کتمان نمایند و یا به تبدیل هویت دست زنند و هویت تاجیکی یا ترکمنی را برای خویش برگزینند. همچنین تلاش حاکمیت در بعد نابودی هویت سیاسی به این موفقیت دست یافت که اولین ادعای هزاره ها برای دریافت حقوق سیاسی و اجتماعی با تسخر عامه و با این جمله توهین آمیز توأم گردد که: «تبنگی و چوکی؟» و اسفناک بودن اوضاع کشور اینگونه تشیل شود که: «افغانستان آن قدر بیچاره و ذلیل شده است که هزاره و هندو هم حق می خواهند.»

همزمان با این تبلیغات که عامدانه در جهت نابودی هویت انسانی و ملی ما انجام می گرفت، تلاشهای دیگری در راستای مسخ نمودن تاریخ مردم ما و بی ریشه ساختن ملیت هزاره و به عبارت دیگر نابودی هویت تاریخی، انجام گرفته و می گیرد. هدف از این تلاشها صرفاً اثبات این امر بود که هزاره ها مردم بومی این کشور نیستند و چون با این سرزمین بیگانه اند حق حضور و شرکت در حاکمیت سیاسی ندارند. در این بعد از تلاشها نژاد هزاره را تا چنگیز می رسانند و سپس چنگیز را به عنوان چهره خون آشام تاریخ هزاره ها، مطرح می کنند. هزاره به اولاد چنگیز تبدیل می شود، صرف با این توجیه غلط که هزاره یک بخش از لشکر چنگیز بوده است که در افغانستان بعد از فتح و پیروزی باقی مانده و تاریخ هزاره ها را در افغانستان بنیان گذاشته اند. این همه سخن در حالی است که از مقاومت هزاره ها در شهر بامیان که فرزند چنگیز را به خاک انداخت و حسن انتقام جویی وی را تا مرز نابودی شهر غلغلہ تحریک کرد، هیچ کلامی به میان نمی آید.

سیاست نابودی هویت تاریخی در جعل تاریخ منحصر نمی شود بلکه هر آنچه نشانگر حضور تاریخی هزاره ها در افغانستان است بومی بودن آنها را در این کشور منعکس می کند، هدف قرار گرفته و نابود می گردد. تخریب مجسمه ها و آثار باستانی بامیان و تغییر شکل و قیافه آنها بعد دیگری از این سیاست غیر انسانی را نشان می دهد؛ زیرا از دیدگاه باستان شناسان مجسمه ها و تصاویری که از عهد بودائی باقی مانده است، معمولاً در هر منطقه ای که ساخته شده است، باز تاب همان گروه اتنیکی بوده است که در آن محل زیست داشته اند. از این امر چنین بر می آید که هیكل های بودائی و تصاویر دیواری واقع در بامیان هم که غالباً به اتنیکی های خلق هزاره شباهت به هم می رسانند، خود دلیلی دانسته می شود از چگونگی قدامت سکونت این گروه اتنیکی در بامیان و هزاره جات کنونی. بدون شک مجسمه های بامیان دست آورد هنری بزرگی است که جهان هنر هنوز هم در پیشگاه آن همه آثار پرشکوه هنری سرعظیم فرود می آورد، ولی در عین حال حاکمیت گذشته به تخریب آن اقدام می نماید تا بدینوسیله هر گونه نشانه ای را که بیانگر قدمت سکونت هزاره ها در افغانستان باشد، محو و نابود نمایند.

بدینوسیله هویت تاریخی هزاره نیز از بین می رود. هزاره ها به مردمانی تبدیل می شوند که در سرزمینی غیر روئیده اند و تحمل موجودیت شان در کشور صرف در محدوده ترجم و حسن نیت یک حکومت در برابر پناهندگان بیگانه با این سرزمین تلقی می گردد. طبیعی است که انسان بیگانه با یک سرزمین هیچگاهی نمی تواند حق تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش را داشته باشد. او هیچگونه تعهدی در برابر آینده اش به حیث یک کادر اجتماعی ملت نمی بیند، انسان مهاجر در کشور بیگانه هیچ حقی برای تصاحب نهاد های سیاسی و اجتماعی ندارد. صرف حس ترحم به ابنای بشر برای او مجال زندگی در آن کشور را می دهد والا حاکمیت حق دارد

در پاسخ به این پرسش ضمن بررسی هویت مردم ما، نقش و رسالت اسلامی در احیای هویت مورد بحث قرار می گیرد.

ما مردمی بودیم که سالها و قرنهای دو ویژگی هزاره بودن و شیعه بودن در افغانستان زندگی کردیم و چون هزاره بودیم و شیعه، بیش از صد سال کوبیده شدیم. خون هزاره گئی، موجب قتل عامها، اسارت ها، هتک حرمت ها و در معرض فروش قرار گرفتن مردم ما در مدت طولانی گردید. و اعتقاد ما به اسلام و تشیع، ما را در برابر نیروهای از خدا بی خبر و فاقد ترحم و عاطفه انسانی قرار داد. نگرش به اسلام با دید ویژه تشیع، موجب محرومیت ما از سهم گیری در تعیین سرنوشت کشور شد و زمینه ساز دوری از وطن، زندگی در غربت، چشیدن طعم تلخ و زهرآگین توهین و تحقیر گردید.

تاریخ صد ساله کشور ما نشان می دهد که حاکمیت های گذشته برای نابودی هویت انسانی ما و محو تمام ارزشهای انسانی و اجتماعی هزاره از هیچگونه اقدامات غیر انسانی فروگذار نکرده و خیانتی را مرتکب می شوند که مستقیماً حیثیت انسانی را از آن سلب نموده و هویت اجتماعی، سیاسی، تاریخی و سرانجام حقوق انسانی و سیاسی اجتماعی آن را لگد مال می کنند. بعد از جنگهای مردم ما با امیر عبدالرحمن و بعد از پیروزی نظامی و سلطه مطلق امیر بر هزاره جات، سیاست انتقام جویی در برابر این جامعه، در اوج کینه و خصومت، با منظم ترین شکل و سازمان یافته ترین اقدامات سیاسی نظامی و تبلیغاتی عیار می شود. و این سیاست در حالی که در تمامی عرصه هایی که بیانگر هویت یک انسان و یک اجتماع بود، داخل می شد، هر نشانه ای را که نشانگر حضور هزاره ها و شیعه ها در جامعه بود و هر نقطه ای را که هویت آنها را منعکس می کرد هدف می گرفت و نابود می کرد. بایست که هویت مردم ما در تمام ابعادش از میان می رفت، تا هیچگونه مرجعی برای تضمین امنیت و حقوق انسانیش نباشد و هیچ گونه حقی برای تعیین سرنوشت سیاسی اجتماعی خویش نداشته باشد.

برای اینکه مردم ما قویاً در ذهن جامعه کوبیده شوند و هیچگونه حقوق انسانی، سیاسی و اجتماعی را در خیال نپورانند، باید در آغازین اقدام، هویت انسانی و ملی او سلب می شد و به زائیده اجتماعی تبدیل می گردید، زیرا تا هنگامی که انسان ها، بی احساس، بی ارزش، بی شخصیت و بی هویت انسانی نشوند، نمی توانند در برابر سرنوشت منحط و مبتذلی که پیدا می کنند، فارغ و ساکت باشند و جدا از سرنوشت سیاسی - اجتماعی شان در گوشه خلوت و انزوا بخزند و هیچ کس دیگر نیز نمی تواند آنها را از سرنوشت سیاسی - اجتماعی شان فارغ نموده و به چپاول و غارت سرمایه ها و حقوق آنان بپردازد. در راستای این سیاست غیر انسانی کلمه هزاره را با توهین آمیز ترین کلمات و صفات چون: «غالی»، «ناف سگ»، «پیش پای بین»، «موش خور»، «قلفک چپات» و ... به کار می برند و بدینوسیله هویت انسانی و ملی مردم ما را شدیداً زیر سؤال می برند. نابودی هویت انسانی و ملی زمینه ساز نابودی هویت اجتماعی و سیاسی و سرانجام سلب حقوق سیاسی و اجتماعی است. حاکمیتها برای غصب حقوق سیاسی و اجتماعی ملتتها، اول هویت انسانی آنان را زیر سؤال می برند، وقتی هویت انسانی ملیتی سلب گردید هیچگونه مجالی برای دریافت حقوق سیاسی و اجتماعی نخواهد بود. سیاهان صرف بخاطر پست انگاشته شدن نژاد شان قرنهای محکومیت و محرومیت سیاسی و اجتماعی را تحمل نمودند.

هنگامی که کلمه هزاره با توهین آمیز ترین صفات در ذهن جامعه تلقین شود، کلمه هزاره به خودی خود به صفت اهانت پاری تبدیل می شود و هزاره بودن نیز مورد تنفر و انزجار جامعه قرار می گیرد. با این صفات اول هویت انسانی و ملی هزاره خدشه دار می شود زیرا صفت غالی بزرگترین بار توهین آمیز به ناموس هزاره ها را دارد و نشانگر عدم حساسیت هزاره ها در برابر ناموس خویش است. صفات «خر و موش خور» فرهنگ و حیثیت، بربریت و حماقت هزاره ها را نشان می دهد. صفت «پیش پای بین» فك حرامی، عدم صداقت و عدم وفاداری هزاره ها را منعکس می کند.

مردم به کجا می روند...

اندیشه و تفکر را می شکنند و آنگاه همچون مرض مزمن، تن را می فرساید.

گفته می شود که باز شدن راه سالنگ اگر چه یک گام سیاسی در جهت تفاهم به حساب می آید اما از لحاظ اقتصادی، چندان تغییر و بهبودی را در وضع معیشتی مردم، بوجود نیاورده، در عین حال این تنها راهی است که در شرایط کنونی به روی مردم کابل باز است.

با وجودی که مردم کابل، علاقمند یکطرفه شدن قضیه کشور است لکن به ارتباط طالبان، نگرانی هایی دارند. چون مردم احساس می کنند که با تسلط طالبان، بسیاری از خانواده ها، نان آور خود را از دست می دهند. تجربه طالبان در دیگر شهر های تحت تسلط شان که زنان را از کار کردن در بیرون خانه، ممنوع کرده اند، به شدت مردم کابل را در باره طالبان، نگران و ناراضی ساخته است. شرایط کابل با سایر مناطق افغانستان، متفاوت است؛ مردم کابل کم و بیش با مفهوم آزادی آشنائی دارند تغییراتی را که اسلام سنتی و قبیله گرایی طالبان، بوجود می آورد، ناقض بسیاری از آزادیهای مدنی و سیاسی است. بسیاری از خانواده ها، احساس می کنند که با این تغییرات، سؤ تغذیه فعلی آنان، به بی غذایی تبدیل خواهد شد. هزاران زنان شاغل در ادارات، مکاتب و پوهنتون، وسیله معیشت خود را از دست داده و ممنوعیت تحصیل زنان، آنان را در دریای از جهل و بی صلاحیتی غوطه ور خواهد ساخت.

شاید مردم کابل در شرایط غیر انسانی فعلی، مفاهیم اراده آزاد و دموکراسی را فراموش کرده باشند و در بهای امنیت جانی، همه ارزش های جامعه مدنی آزاد را، معامله نمایند اما نان چیزی نیست که قابل معامله باشد. نان همان زیستن بی اراده است که در صورت فقدان آن، حیوانیت نیز از انسان دریغ می شود. بسیاری از خانواده هایی که نان آور آن ها، تنها زن خانواده است که در اداره یا مکتب کار می کند، با چنین تصورات تاریک برای آینده خود دست به گریبان هستند. این خانواده ها بخوبی درک می کنند که زیستن در پناه اعانه چقدر مشکل و لرزان است. و انگهی کار، تجربه زیستن انسان است که اگر سلب گردد، انسان به حقارت و بی شخصیتی تنزل پیدا می کند، زندگی در صورتی معنی پیدا می کند که انسان نقشی برای خود تصور نماید. سلب کردن نقش اجتماعی، مساوی با مرگ اجتماعی و در نتیجه انکار شخصیت انسانی است. این چنین تصورات است که مردم کابل را در یک سردرگمی قرار داده است. نه راه فرار و نه جای قرار. مردم می چرخند و راهی به استقامتی نمی جویند. یک زندگی دوری گیج کننده که هر لحظه به تشدد می گراید.

سایه روشن‌هایی از هزاره جات

در سر داریم که شمایی از هزاره جات، مؤدبانه تر بگوئیم هزارستان ارائه دهیم. از همه کسانی که می‌توانند، تقاضا داریم همکاری خود را دریغ نفرمایند. البته نوشته‌ها باید با ذکر مأخذ باشد. نوشته زیر گرفته شده از کتابی تحت عنوان سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره تألیف استاد حسین نایل و سفرنامه چارلس مسن تحت عنوان میرزدان بخش میباشد که برای خوانندگان عزیز تهیه گردیده است.

«قسمت چهارم»

شهر سرخشک:

شهر سرخشک در فاصله بیش از (۳۰) کیلومتری شرق بامیان، آن جا که راه بامیان و دواب انشعاب می‌یابد، در ساحات بلندی موقعیت دارد، اینجا که حیثیت مدخل حوزه بامیان را دارا می‌باشد يك پایگاه استحضاطی بوده که عبور و مرور به سوی بامیان از آن کنترل می‌شده است و باقیمانده خرابه‌های این موضع تا کنون به جا مانده اند و از گذشته‌های دور حکایت می‌کنند. (۱)

دره‌های هزاره جات

دره ککرك:

در فاصله پنج کیلومتری جنوب شرق مجسمه‌های بزرگ واقع است و آب آن از چشمه سارهای سرد و شفاف کوه بابا منشأ می‌گیرد. این دره تنگ و شاداب از لحاظ هنر هیكل تراشی و نقاشی در دوره بومانی بامیان یکی از مواضع پر اهمیت به شمار می‌آید، در حفريات سال (۱۹۳۰) مجموعه آثار هنری آن ظاهر گردید که شامل يك مجسمه (۱۵) متری و يك معبد قدیمی با تصاویر دیواری و تعدادی از سموچها می‌باشند. قسمتی از این تصاویر که از باد و باران، گزند کمتر دیده اند و به حدس متخصصان تصویر یکی از شیران بامیان در میان آنهاست. به موزیم کابل انتقال یافته اند. (۲)

اهمیت هنر هیكل تراشی و نقاشی دوره بودایی بامیان را میتوان بیشتر از معبد منقوش نگارین دره ککرك و تصاویر دیواری و سموچها و مجسمه (۱۵) متری آن مشاهده کرد. شیران بامیان مدخل دره فولادی را مرکز فرمانروایی خود قرار داده بودند که به

(شهر شاهی) موسوم است و به دامنه کوه بابا پیوستگی دارد و آثار تاریخی هنری آن حکایتگر شکوهمندی آن می‌باشد. سموچ بزرگی که به نسبت وسعت داخل آن و ستونهای متعدد سنگی به (چهل ستون) معروف است، با دهها سموچ منقش و رنگین دیگر هر کدام به نیت خود زندگی و هنر روزگاران رفته را، روزگاران را که زندگی مردم رنگ دیگر و رونق دیگر داشت به ما باز می‌گویند. (۳)

دره فولادی یا شهر شاهی:

دره فولادی، که مدخل آن مرکز حکومت شیران بامیان بود، به نام شهر شاهی نیز موسوم می‌باشد. و موقعیت آن به جانب جنوب غرب بامیان است و قسمت بالای آن به دامنه کوه بابا پیوستگی دارد. تا چهار کیلومتری داخل دره، سموچها و آثار عهد بودایی جلب نظر می‌غایند و حکایت گر این باشند که تعداد زیادی از پیروان بودا در آن می‌زیسته اند. (۴)

چهل ستون:

یکی از سموچها که در دیوار کبیر موجود است با سموچهای دیگر فرق دارد، بدین معنی که داخل آن بسیار وسیع است و دهلیزهای متعددی توسط پایه‌ها و ستونهای سنگی در آن از هم مجزا ساخته شده‌اند و به نسبت زیادی همین ستونها آن را چهل ستون نامیده اند. این سموچ در نوع خود یکی از آثار عمرانی قابل توجه بامیان به حساب می‌آید.

- (۱) سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ص (۴۲) تألیف حسین نائل.
- (۲) سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ص (۴۲) تألیف حسین نائل.
- (۳) سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ص (۷۷) تألیف حسین نائل.
- (۴) سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ص (۴۲) تألیف حسین نائل.

کوه و کمرش و هر شهر و دیارش، همه و همه، آهنگ آهنین هزاره را می‌سراید! رود بارش، حرکت و حیات هزاره را جاودانه، ترنم می‌کند! جلگه سارش، خروش و خیزش هزاره را، همواره جریان می‌بخشد! کوهسارش عظمت و استواری فتح ناپذیر هزاره را، حماسه سرائی می‌کند! سنگ‌ها و صخره‌هایش، سختی و صلابت هزاره را، می‌ستاید! دشت‌ها و دمن‌هایش، وسعت بی‌انتهای اندیشه و استعداد درخشان هزاره را جلوه می‌دهد! لاله‌های سرخش، چون شمع، داغ دل و آتش جگر و خون‌گلی بریده هزاره را می‌سوزد! خرابه‌ها و ویرانه‌هایش مدنیت رخشان و قدن تابان و نور افشان تاریخ هزاره را تجلی می‌بخشد! و بامیان باستانش فرهنگ و هنر اعجاب انگیز هزاره را در نقطه نقطه، خوش، به رویش و آرایش گرفته هزارستان را، نگارستان نورانی، بزرگ و بی‌مانند روی زمین و هنرستان باستانی هنرهای زیبای جهان ساخته سیمای فرهنگ ملی و هنر تاریخی هزارگی را، چون خورشید، به درخشش و تابش می‌گزارد!

بامیان «شهر سرخشک» را، که روزی و روزگاری دروازه ورود به حوزه مدنیت مشهورش به شمار می‌رفته است، در پرتو قدن طلایی و تابنده خوش، جان و جمال بخشیده، تقدیم به انسانیت بی‌پناه این سرزمین نموده است! خرابه‌های شهر سرخشک، در چهره غربت آمیز و غبار گرفته اش، جای پای خیانت جبارانی را، به نمایش می‌گذارد که وحشیانه بر آن یورش برده، چنین خراب و خاک نشین کرده، خالی از انسان و تهی از مردمان تنگدست و بلند همت هزارگی اش ساخته و در خون خاکستر، خمیده، شکسته و فرو ریخته اش نموده است!

بامیان «دره ککرك»، «دره فولادی» «شهر شاهی» و «چهلستون» را، در بستر باستانی و بزرگ خوش، برای تاریخ هزارستان، ذخیره دارد! که زیبا ترین آثار هنری، هیكل تراشی، نقاشی و مجسمه سازی جهان را، می‌تواند در آیینه روشن تاریخ فرهنگ و هنر باستانی و دیرینه دنیای دیروز، در چشم انداز جهان امروز، به نمایش بگذارد و از جای جای هر تیشه و تراش و خراشش و از صلابت و استواری هر ستون و استوانه اش، آثار و ادا و اطوار هنرمندانه دست و بازوی پرتوان و خارا شکاف خلق هزاره را، به پیدایش نشسته تحسین جهان و تقدیر انسان را برانگیزد و به شگفتی و تحیر وا دارد!

گر چند که از دستبرد ویرانگران مدنیت و دزدان هنر و دشمنان فرهنگ هزارگی، مصون و محفوظ نمانده، پا به پای انسان هزاره، این آثار با ارزش باستانی، ملی، میهنی و تاریخی اش نیز در زیر چرخ‌های قدرت جهنمی و ضد انسانی مهاجمان و کشور گشایان آدم کش و ویرانگر تاریخ، طی اعصار و قرون، شکسته، ریخته، خورد شده و خاک گشته است، اما همچون مردم نستوه و پرغورش با صلابت و هبیت وصف ناپذیر، بر پا ایستاده و شعر استقامت و پایداری می‌سراید و زایش و پیدایش هزاره را، در جغرافیای جاودانه هزارستان، به رغم دشمنان ملیت و منکران موجودیتش درین سرزمین، چون آفتاب، به تجلی و تابش می‌گذارد و بر تمامی تلاش‌های کینه توزان و حسد و رزانی که از نام و نشان و یاد و خاطرات هزاره می‌ترسند و واژه هزاره، خارهای نفرت و خشم را، در سراسر شوره زار ذهن و زندگی شان، می‌رویاند، خط سرخ بطلان، می‌کشد.

با خواندن متون ذیل به اهمیت هر چه بیشتر سرزمین‌های

تاریخ سرخ سرشت و خون توشت خاک خطر خیز و سرزمین ستم ستیز «هزارستان» قهرمان زمین، چنان پیشینه پاک و غرور آفرین و سابقه سرخ و حماسه آفرینی را، بر خود رقم می‌بندد و به تصویر می‌کشد که هر انسان منصف و صفا اندیش زمان و هر وجدان پویا و جوینده کیش جهان را، از اقصای نقاط پهناور گیتی، به خود جلب و جذب کرده، به خواندن صفحه صفحه و پرداختن خطه خطه، خویش، فرا می‌خواند!

فراخوان تاریخ خونین و زرین هزارستان، بشریت قرن و انسانیت معاصر را، بخویش، نه يك آگاهی دادن محض و محدود، از کمیت عرضی و طولی جغرافیای خاک و کیفیت هستی و نیستی فیزیکی خلق این قطعه از سرزمین دنیا، که بازگو کردن سرنوشت سراسر سیاه و گریه آور مردم صبور و پرحصلتی است که در مظلومیت خونبار و محرومیت مرگبار و بی حد و شمار صدها ساله شان، جز کشتار و غارت! شهادت و اسارت! و نابودی و ویرانی! ارمغان دیگری از شاهان شید، حاکمان جلاد و امیران جابر و جنایت کار عصر و زمان شان، نداشته در دریای خون و امواج خطر و طوفان بلا: خانه زاد خرابه نشینی، همگام آوارگی و همسرنوشت غربت و بی‌وطنی! در خانه، شهر، ولایت و وطن خویش بوده اند!

تاریخ هزارستان، به انسانیت معاصر، بازگو می‌کند که جور زمان و جفای سلاطین ستمروای زمین، از گذشته‌های دور تا کنون، چه سرنوشت مظلوم و هولناکی را، درین سرزمین، بر انسان نستو و نا تسلیمی، بنام «هزاره»، تحصیل کرده، چه گذشته‌های تاریک و مرگباری را، بر آنها روا داشته، چه جوی‌های خون و جلگه‌های اشکی را، به راه انداخته و چه تاریخ پردرد و رنجی را، برای شان، ترسیم و تدوین کرده و بر جای نهاده است!

تاریخ هزارستان، از سنن مظلومیت و ویرانی خویش، پیروزمندان و پر عتاب، به جباران متجاوز زمین و جفا جویان غاصب زمان، هشدار می‌دهد که حق و عدالت همواره مقتدر، مداوم و ماندگار و ظلم و شقاوت همیشه رفتنی، شکستنی و نا پایدار بوده، محکوم به نیستی و نابودی است! خفت و خواری، عاقبت کار هر متجاوز جفاکار و خونخواری است که با جنایت و جلادی، بر آب و خاک و مقدرات ملت‌ها و امت‌ها، مسلط گشته، به غارت و قتل عام توده‌ها، دست یازیده است!

تاریخ هزارستان، تاریخ دردها، رنج‌ها و مصیبت‌هاست! تاریخ آه و اشک‌های سیل آسایی که از جوی بار دیده گان و شیار گونه‌های خشکیده و آفتاب سوخته انسان محکوم هزاره، سرازیر گشته و بر بستر سرد خاکش می‌چکد و قطره قطره، افتان و غلطان، بهم پیوسته، از دره‌ها و دامنه‌هایش، همچون جریان خون از شیران حیات بابای بلند و سبز و شکوهمند، بر سینه ستبر و پهناور و پرفراز و نشیبش، سرازیر گشته، در تلاقی و تداخل هم، سرشت و سرنوشت محکوم و غمناک هزارگی را، برای مردم اسطوره و ایستاده اش، به سازش و سرایش گرفته، درد و اندوه مشترکی را، با هم به ترانه و تکرار می‌نشینند!

تاریخ فریادهایی که از خانه پر خون دل‌ها و حنجره زخمی و مجروح جان‌ها، بر می‌خیزند و در دل دره‌های پرخم و پیچ کوهسار سرد و صخره سار هزارستان، پژواک پشت در پشت و پرسوز و گداز ندای مظلومیت ملی و محکومیت نژادی، هزاره را، طنین داده، فضای غمپوش این سرزمین شهادت آفرین را، پرخروش کرده و در امتداد تاریخ، تکرار در تکرار پیچ و تاب می‌دهد! هر گوشه از خاک خون آثار هزارستان، هر دشت و دره اش، هر

از تو زرین صفحهء تاریخ زن

آه زینب! زینب خشم و خروش
قهرمان کریلا ای خون بدوش!
زهره زهرای تقوی و حجاب
زاده خورشید بنت آفتاب
غنچه زیبای بستان بتول
میوه دل نور چشمان رسول
یادگار شور و فریاد علی
سرو ناز باغ شمشاد علی
خواهر تنهائی و صبر حسن
همدم درد و غم و رنج و محن
سرفراز محرم راز حسین
شمعدار خون خونساز حسین
خانه زاد خشم و خون و اشک و آه
روشن و سوزان چو خورشید و چو ماه
شاهد شیدای عاشورای خون
قاصد پیغام پرغوغای خون
راوی رزم ره آزادگی
رزم روز بی کسی ایستادگی
زاتش داغ برادر سوخته
از غم گلهای پر پر سوخته

ای سفير انقلاب کریلا!
فصل پیروز کتاب کریلا!
خطبه هایت شعله بر بیداد زد
تیشه ها بر ریشه جلا داد زد
جوش خون شفق از جام توست
تابش خورشید حق از بام توست
از تو ویران کاخ بیداد یزید
از تو عطر افشان گل خون شهید
از تو زنده نهضت کرب و بلا
جاودانه مکتب عشق و وفا
از تو رنگین نام هفتاد و دو تن
از تو زرین صفحهء تاریخ زن
از تو سیمای شهادت پر ز خون
از تو دنیای شهامت سرخگون
از تو رخسار رسالت گلفروش
از تو گلزار امامت سرخپوش
از تو باغستان قرآن پر بهار
دامن اسلام سبز و گلعدار

ای ندای آتشین مرتضی
ای نگاه خشمگین مرتضی
مظهر حلم و حیای فاطمه
دختر درد آشنایی فاطمه
نک جهان پرشور از میلاد توست
نوبهار از قامت شمشاد توست
فیضمند آفتاب کهکشان
روشن از رویت زمین و آسمان
در حیا از جلوه ات حور و پری
خادمت خورشید و ماه و مشتری

ادب

شعر و

«همت زینب»

(موزون)

گر زبانش ذوالفقار حیدری نبود چرا؟
خصم را در دل شرر همچون شهاب انداخته
سینه اش گرمخزن علم علی نبود چسان
از تکلم شور اندر شیخ و شاب انداخته
از خطابی آک سفیان را به رسوائی کشید
پرده از کار پلیدان، زان خطاب انداخته
تا به سرعت بگذرد کوتا شود دور یزید
چرخ را دست بلندش در شتاب انداخته
وادی تسلیم طی می کرد و می پنداشت خصم
کز طناب ظلم او را درایاب انداخته
حلم او صبر و توانائی ز دست صبر برد
علم او از دست هر دانا کتاب انداخته
تا قیامت وصف او «موزون» اگر گویی کم است
زانکه حق او را چو خود در احتجاب انداخته

جامعه جاری کند، در شعله شمشیر های جلا دانش، از کار افتاده می دانست و هر دل دردمند و شور آفرینی را که نوری از عشق و شمع از امید و شوری از مبارزه و قیام و شراره ای از جهاد و فریاد، در آن می درخشید، در زیر چکمه های دژخیمان و دشنه، مزدورانش، له شده و چاک چاک و خونین و زخمگین، می پنداشت! روح انقلاب و عشق ایان و سرمایه اسلام را، در زیر سر اسب ها، چکا چاک شمشیر ها و بارش تیر های انتقام جوانان و کینه ترزان اش، گم گشته و مدفون می شرد و همه چیز را تمام شده دانسته قتل عام فرزندان و نوابگان نبی اکرم (ص) را کفرانه به جشن و پای کوبی نشسته، کاخ چراغانی و آیین بنادن پیروزی آمال و آرزوهای پست و پویش را، بر ساحل خاموش در پای خون شهیدان، استوار و سر به آسمان به خیال می آورده به نقاشی می گزفت و به عیش و نوش می پرداخت.

اما زینب! از دامان پشتهای کشته ها و امواج خون شهدای راه، حق و آزادی ناگهان همچون گل بزرگ سپیده، از گریبان تیره، اسارت سرکشید و بر سیاهی های ظلم و تاریکی های جور و جهل و بر ظلمت بیداد و خفقان یزیدی تابید و به روشنگری و شب شکنی پرداخت! مردم جان، پرده های قلب، صفحات اندیشه، زیانه های آتش و شعله های غضب شان، به نشر و پخش نشاند و به تصویر کشاندند! دژخیم نیز چه ره سپاه و خرنیزش، را تازه در آیین، نقرت و نفرین تاریخ نگریست و انگشت ندامت و ملامت، به دندان گزید مرگ رسوائی خویش را، در فردای عتقرب ستایش انتقام انسانیت عدالت خواه زمان، باور برده خنجر خشم تاریخ را، بر وجدان سنگ و ستروایش لمس کرد، سختی فشار پنجه های خلق خنجرخواه فردا را، بر برگ های گلو و مهره های گردن خنجر و خیانت پذیر خویش احساس نموده، ذلت و زیرین میهنی و ننگ و نکت ابی را، بر ارمغان گرفت و با آرزو های سپاه و ابلیسی خویش، به گور برد!

سازو ساز میلاد این شیرین صحنه کریلا بر امت سرفراز اسلام و قامی زنان اسیر و آزاده، جهان بخصوص غرب کابل و خط خطه افغانستان! که میراث داران راستین رسالت زینبی و نقش آفرینان واقعی آن قهرمان همیشه تاریخ زن بوده اند و به پاسداری از خون شهیدان و تحقق آرمانهای خویش و بلند شان در راه، استواری و استقرار نظام حق و عدالت اسلامی و ویرانی و واژگونی نظام های فاشیستی و ضد انسانی، در روی زمین، مبارزه می کنند و فریاد می کنند، مبارکباد!

(گلی بر مهبط وحی)

زینب! زنی برخاسته از دامان اسلام، دختری بزرگ شده در مهبط وحی و انسانی پرورده شده، در آفریش شجاعت و غیرت! باری قهرمانی که در کجاوه غبار اسارت، گلبانگ آزادی و رهائی بشر، از زنجیر ظلم و زولانه زور و قید و بند ستم را، به گوش جهان انسانیت و تاریخ بشریت، سر داد! جلا خون آشام و پیروز را، در سراب فتح ننکین و پیروزی خفت آفرینش، قهرمانانه به زنجیر شکست و تلخکامی، کشانده، کاخ های آمال سیاه و شیطانی اش را، بر سرش ویران و واژگون ساخته، بر مزبله ذلت و ننگ نشاند و از شیون دانه های زنجیر بسته بر دست و بازویش، آهنگ مرگ دژخیم یزیدی را، بگوش آدم نماهای کر و کور زمان، فریاد کرد و ندای خون آفرین حق و عدالت حسینی را، در دل تاریخ طین داد و از حلقه های آن به حلقات پیوسته و پر پیچ و خم پرده گیران و بنده سازان فتنه آور فدای تلخ تاریخ نگریست، که همچون شبان سیاه، پشت در پشت هم نهاده، دست در دست هم داده، برای فرو بلعیدن انسانیت انسان و پوشانیدن کرامت بنی آدم و محو ساختن شرافت سنگین بشری، به هم پیوسته اند! تا برای همیشه شرنگ بر دگی را در گلی بلال ها، سلمان ها و عمار های هر عصر و نسل بچکانند و آهنگ بندگی را در گوش شان بنوازش گیرند. و بر استخوان سینه به زنجیر کشیده شدگان زمین و به بردگی گرفته شدگان بنیوی زمان، پایه های نظام اشرافیت منط و منفور قبيله ای شان را، ظالمانه، بنا نهاده، استوار ساخته و تحکیم بخشند!

مگر نه این بود؟ که دژخیم بدخیم «شام» با سیراب شدن شمشیر هایش، از خون پاک و پر حرارت خونسواران کریلا، تازه احساس خراب و آرامش می کرد، و با بریدن خنجره مرغان خونین بال حق، گوش های سنگینش را، از شنیدن هر گونه خروش آتشین خشمی، ندای آهین حتی و فریاد خطر آفرین عصبانی، برای ابد، بی نیاز می دید! در بزم شاهد و شربش، زیاله های غفن جاهلیت را، مستانه شعر می خواند و مغرورانه و گستاخانه، و امین! آفتاب و «رسول» عشق را، به هجو می گرفت! خروش ها را خشکید و خاموش احساس می کرد و خشم ها را، مرده و خفه شده می یافت! روح قیام را، چون چشمه در کویر، در طرفان تیغ و باران تیر چکمه پوشانش، گم گشته و ایستاده می شرد، و هر گونه جنبش و جهشی را، در تابش تازیانه های آتشین و سوزانش سوخته و سنگ شده می انگاشت! طبع هر نبضی را که خون عصیان و طرفان بر رگ های

دوران سیاه حاکمیت قبیله ای به پایان رسیده است

زمان به سرعت می گذرد. روز ها و شب های غم انگیز، بصورت یکنواخت، تکرار می شود اما حاکمیت انحصاری همچنان پابرجاست و برای بقای نامشروع خویش، بهانه می جوید و با هر گامی که در امتداد زمان بر می دارد، جای پای خویش را بر صفحه تاریخ، باقی می گذارد. فاجعه بدنبال فاجعه، گریا هنوز عطش دارد و با اشتیاق سیرنایذیر، جوی خون بره می اندازد.

مردم کشور، مرگ تدریجی خود را به نظاره نشسته اند اما انحصارچیان، در پس این منظره، دردناک، پسوی رویایی لیخند می زنند که حاکمیت انحصاری آن ها، بر چوکی شاور در خون فرزندان وطن، در میان تپه های اجساد، تکیه زند.

چهار سال تجربه حاکمیت انحصاری، بی شک یکی از دوره های سیاه و خونبار تاریخ کشور است که لکه آن بر صفحه تاریخ نیز، سنگینی می نماید. و هرگز فراموش نخواهد شد. مسعود جنگ سالار، پرده گردان این پرده های سیاه که خود را بر مسند قدرت، پنداشته، برای تداوم آن، هر بار پرده سیاه تری را در برابر دید مردم افغانستان قرار می دهد. همه چیز در پای این چوکی، ارزش و اهمیت خود را از دست می دهد و او حاضر است که تمام هستی و افتخارات کشور، نابود گردد لکن او چوکی انحصاری اش را از دست ندهد. این مهم نیست که فجایع گوناگون اجتماعی و انسانی، چون ایر های سیاه، بر فضای زندگی مردم افغانستان، عبور می نماید؛ در برابر، عمر حاکمیت انحصاری، دراز باد!

حاکمیت انحصاری مسعود زایده سنت سیاه حاکمیت انحصاری بی دو صد ساله گذشته کشور است که بار سنگین و طاقت فرسای آن را، نسل های متوالی مردم افغانستان، به دوش و با خطی از خون گرده شان، در دل تاریخ به ثبت رسانده اند.

مسعود یکی از زاده های عقده دو صد ساله حاکمیت سیاه است که می خواهد، عقده تاریخی اش را با انحصار جدیدی مربوط

به قبیله خودش، جبران نماید. منطقی که آدمخوار و جز او و اطرافیانش همسرشش، حتی همراهان دردمند تاریخی اش را، در کام سیاه عقده گشای، فرو می بلعد.

در منطق کهنه ایکه همچون تار های گرد گرفته عنکبوت، بر مغز مسعود تنیده است، حاکمیت سیاسی در افغانستان، یک حاکمیت دوره ایست که اینک با گذشت دوره کهنه، وارث راستین این تاج و تخت، مسعود پنجشیری است. روشن است که در یک چنین فضای ذهنی، مسعود نه فرزند، و پاسدار کشور که او خود را حافظ و پاسدار قبیله ای می داند که اکنون دورانش رسیده و باید حاکمیت را در انحصار خود بکشد. در تیره گی های یک چنین اندیشه است که مسعود، خلق فجایی از قبیل فجایع افشار و چنودار می شود. معیار های انسانی همه فرو می ریزد و جسد بخون کشیده هر انسانی، به منزله، پله ای، تصور می شود که او را بسوی قلعه آرزوها صعود می دهد.

در این دنیای تاریک که همه معیارها در توزین اعمال، سنگینی خود را از دست داده، چه هراسی ازینکه جوی خون جاری گردد. آنچه که اهمیت دارد این است که آیا بر لبه این جوی خون، درختان مرده میوه می دهد یا نه؟

انحصار قبیله ای، مستمر کشتار قبیله ای است. پیروزی زمانی به کمال خود می رسد که در تپه ای از اجساد، جشن پیروزی دایر گردد. هر کسی که با منطق و اندیشه انحصاری، به مخالفت برخیزد، باید تمام زندگیش را، به تاوان آن بپردازد. کشتار، زن و کودک، پیر و جوان نمی شناسد، نگاه ها را باید از منظره های خویش لبریز کرد تا زهر چشمی گرفته شود و فریاد ها خاموش.

این جاست که فقیر ترین مردم (هزاره) برای قربانی انتخاب می شود. اگر بناسات برای ترساندن و تمکین دیگران، مردمی نابود شوند و خانه هایشان ویران، هزاره انتخاب می شود و افشار و چنودار؛ چه اینکه سنت استقرار حاکمیت های قبیله ای بر کشتار این مردم، بنا یافته است. عبدالرحمن کشت به حاکمیت رسید، حالا که مسعود ادعای آن تاج و تخت را دارد، باید هزاره را بکشد، تا وارث راستین تلقی گردد. باری هر مدعی وراثت، باید با دست های رنگین خون هزاره، در میدان حاضر شود. گریا مسعود خزانده است که تا هزاره قتل عام نشود و خانه هایش ویران نگردد،

خر بارکش نمی شود. ستون فقرات هزاره، باید شکسته شود تا قامت رسای او، برای بارکشیدن خم گردد.

این معیار اندیشه های حاکمیت انحصاری قبیله ای است که همراهان دردمند تاریخی را بعنوان اولین قربانی انتخاب می کند. هزاره در میان دندانه های زنجیر ستم با مسعود یکجاست. در رفع ستم نیز با او همراهی می کند اما هزاره زمانی ماهیت مجرمانه پیدا می کند که در برابر انحصار قبیله ای مسعود «نه» می گوید. هزاره می گوید که برپروانه حاکمیت سیاه انحصار قبیله ای، باید افغانستان نوین ساخته شود. افغانستان دور از ستم و تبعیض، افغانستان که همه اقوام و ملیت ها در آن برادر و برابر باشند نه حاکم و محکوم. مسعود می گوید: دوره قبیله من فرا رسیده است، حکم راندن بر دیگران حق مسلم من است. هر چیزی باید در این مسیر عیار گیرد. معیار های ارزشی در این راستا است که معنی پیدا می کند. معیار در تعیین ارزش ها، وصول به انحصار قبیله ای است. این جاست که اخلاق و ارزش ها به نیستی می گراید. ایدیولوژی راهضای عمل به یک ایدیولوژی ترجیحی تبدیل می شود. صداقت و راستی، تعهد و وفا، انصاف و عدالت، دیوار های مطلقیت را شکسته، به دریای هر سو جاری می نسبت، می پیوندد. عهد شکنی و خیانت، دروغ و تزویر، کشتار و غارت، ظلم و تعدی را در خدمت استحکام پایه های انحصار در آید، در اندیشه مسعودی، غسل تعمید نموده، به بزرگترین افتخار هوشمندی سیاسی، تغیر ماهیت می دهد. از دین وسیله فریب و از جهاد، آلت قتاله، ساخته می شود. مجاهد به جلادی تبدیل می شود که به کودکان معصوم نیز ابقا نمی کند. از کشته ها باید پشته ها ساخت که از دامن تپه های جسد انسانی است که پاشیده می شود، مشروعیت، جاری می شود. ولی باید اذعان نمود که این سیاست، تب بیمارگونه ایست که لحظه های پایان عمرش را، سپری می نماید. زمانه دیگر پذیرای چنین سنت های کهنه و فرسوده نیست.

انحصار همچنان باقیست، و بر ماندن خویش اصرار دارد.

انحصار گران با اندیشه کهنه و پوسیده دیروز میخوانند حضور شان را بر امروز تحمیل نمایند. آنان بصورت فزنیکی همگام با زمان حرکت نموده و اندیشه شان در فاصله گذشته، زمانی سیر مینماید. عقده انحصار طلبی چشم و گوش آنان را کاملاً بسته و از درک زمان عاجز ساخته و قدرت دید پشرفت زمان را از آنان گرفته است. آن ها غافل از اینست که امروز دیروز نیست و اندیشه کهنه و ارتجاعی آنان در جامعه امروزی مشتری ندارد، و

من سخنرانی استاد خلیلی

متعبد به آرمان های مردم شان ۲۴، نفر از تحصیلکرده ها و ۹ نفر از خواران عزیز و مظلوم ما عضویت دارند. خود این آمار نشان می دهد که این تبلیغات قدرتی فرمضانه ست، در همین گزینش جدید هم ۲۹ نفر از علما، استاد و روحانیت جوان هست. این اقدام بزرگی بود که حزب شما پس از کشمکش ها و جنگ های تحمیلی و پس از یک دوره سخت دفاع مقدس، آغاز کرد. کاری دیگری که ما به راه انداختیم در جهت فعال ساختن واحد های اداری بود.

خواران برادران! علما و استاد! در جریانید که در طول تاریخ بر مردم ما از نگاه واحد های اداری چه قدر قضا شده بود. یکی از آرزو های استاد شهید این بود که ولسوالی های هزاره جات و مردم ما طبق نفوس جدید باید فعال گردد؛ مانند دیگر ولسوالی ها و ولایات. مردم ما را از لحاظ اداری قطعه قطعه کردند، بخشی را برندن به یک ولایت و بخشی را به ولایت دیگر، بخشی را به غور بخشی را به ترکمن و وصل کردند. بخشی را به غزنی و بخشی را به فیصله و هم کذا...

باید مردم دارای مرکزیت های اداری شوند. ما تا این لحظه که خدمت شما هستیم چهار ولایت را فعال نموده ایم البته این را هم باید یاد آور شوم که با توجه به شرایطی که در کشور حاکم است به صورتیکه لازم هست علمی و مسلکی شاید فعال نشده باشد. روی ما هست که باید به این صورت فعال گردد. چهار ولایت، ولایت بامیان و ولایت ارزگان، که مرکز دایکتی می باشند، ولایت غزنی باختری و ولایت بهسود. ما تا کنون بیش از پنجا و چند ولسوالی این ولایات را فعال و هزینه و بودجه را پرداخت کرده ایم و این خلای را که مردم ما در قسمت اداری داشتند هر چند بصورت ناقص برپرده ایم و تلاش خواهیم کرد که انشاء الله در آینده، نواقض آن را رفع و کامل نمائیم. کاری دیگری که حزب انجام داده است کارات فرهنگی است. شما

جامعه امروز جامعه چشم و گوش بسته. فیدوالی دیروز نیست که با قطع و خریداری چند خان حاکمیت انحصاری قبیله ای شکل بگیرد و کسی اعتراض نداشته باشد. اینک به گویی چشم انحصار طلبان چشم ها باز و اندیشه ها روشن گردیده جامعه امروز جامعه سر بسته و در بسته و منجمد دیروزی نیست و هرگز حاضر نیستند که قلاده حاکمیت قبیله ای را به گردن بینندازند.

انحصارگران کر و کور غافل از اینند که دیگر تلاش های آنان برای گسستن پیوند های مشترک ملی و تبدیل آن به پیوند های قبیله ای بیهوده و آب در هاونگ کوبیدن است، و هر قدر درین راستا تلاش ورزند، فاجعه خلق نمایند و خون جاری سازند به روشنی آفتاب ثابت است که در نهایت شکست خورده و تنگ و نفرین ابدی را به ارث خواهند برد.

مردم برای رهائی و آزادی از قید استبداد و انحصار قبیله ای در کشور انقلاب کرده و صد ها هزار فرزند نفاکار وطن قربانی راه آزادی گردیده اند و هزاران مصیبت دیگر که مردم ما درین راه تحمل کرده اند. آیا مردم فرزندان شان را قدا نموده اند تا از قید انحصار یک قبیله رها و در دام انحصار قبیله دیگر بیفتند؟ مردم تمام بدبختی و ویرانی و مصایب موجوده را زانیده نظام انحصاری قبیله ای میدانند و به خوبی درک کرده اند که نظام فاشیستی و استبدادی قبیله ای بارها با آوردن بیگانگان، کشور و وطن شان را به مرز نابودی کشانده و هر بار هزاران فرزند وطن را به خاک و خون کشانیده اند اگر در گذشته شمره خون فرزندان وطن را شاهزاده گان و امیرزاده گان و قبیله سالاران چیده اند این بار مردم بیدار شده و چشم باز کرده اند و به هیچ کسی از هر رنگ و قبیانه ای که باشند اجازه نخواهند داد که تاریخ سیاه گذشته را تکرار نمایند و انحصارگران نو پیدای امروزی تا دیر نشده باید از خواب بیدار شده و چشمانشان را باز نموده ببینند که دیگر حاکمیت انحصاری قبیله ای برای مردم قابل قبول نیست. آنان زنجیر های انحصار را با خون سرخ فرزندان شان پاره نموده اند، نمی خواهند که به دوران سیاه حاکمیت انحصاری قبیله ای باز گردند و زنجیر تبعیض و بیعدالتی را به گردن بینندازند. آنان در برابر خون فرزندان شان، عدالت اجتماعی، برادری و برابری می خوانند، انحصار در هر چهره ای که

باشد برای مردم منفور و مردود است. برای آنان فرقی نمی کند که انحصار توسط چه کسانی به کشور اعمال گردد. سردمداران دیروزی آن چه کسانی بوده و امروز چه کسانی هستند، در هر چهره و رنگ و قالبی که ظاهر گردد قابل قبول نبوده و کسی پذیرای آن نخواهد بود و چه زود و چه دیر انحصار طلبان را از کرسی انحصاری شان به زمین زده و با بستن پرونده سیاه انحصار، دموکراسی، عدالت اجتماعی، برادری و برابری را در سایه عدل حاکمیت اسلامی جاگزین خواهند ساخت انشاء الله

پایان

در جریان هستیم که منطقه هزارستان با وسعتی که داشته حتی مکاتب، لیس و ابتدائیه به حد کافی نداشته، چه رسد به دانشگاه. از نظر فرهنگی سیاست حاکمان وقت بر این بود که مردم ما در فقر فرهنگی نگه دارند. ما درین مدت یکی از کار هایی را که انجام داده ایم، ایجاد دانشگاه و مکاتب است که به منظور رفع محرومیت و محدودیت های فرهنگی مردم خود بنیان گذاری کرده ایم. دانشگاه بامیان را تأسیس کردیم. دانشگاه بامیان گام بزرگست برای محرومیت زدائی فرهنگی، برای نسل نسل مردم ما که ریشه های محرومیت و مظلومیت را در جامعه ما خواهد شکست. ما خوشحال هستیم که در این سال چند فاکولته این دانشگاه فعال شده است. فاکولته، ساینس و زراعت امیدواریم که بتوانیم در سال آینده چند فاکولته دیگری را هم فعال نمائیم. فاکولته طب، حقوق و ادبیات را، تلاش ما بر اینست و امیدواریم که موفق شویم. من از تمام هیئت رئیسه دانشگاه، اساتید دانشگاه، از تمام برادرانیکه در فعال ساختن دانشگاه با ما همکاری کرده اند؛ خصوصاً دانشگاه بلخ که کمکی خوبی کردند سیاس گزاریم و تشکر می نمایم. امروز برادران و فرزندان شما با دل گرمی خاص درس های شان را تعقیب می نمایند هم اساتید از شاگردان راضیست و هم شاگردان از اساتید. حرکت دیگری ما تحت پرورش قرار داده ایم، ما مترسقه ها و ابتدائیه های مناطق هزارستان است که در بعضی مناطق نفاذ بودند و در بعضی مناطق غیر فعال. ما تلاش کردیم که اسامال مکاتب در هزاره جات به هر نحو که هست تحت پرورش قرار داده شود. طبق تحقیقاتی که کتبته فرهنگی به عمل آورده تا این لحظه ۴۵ لیس، در حدود ۵۲ مترسقه و ۲۲۰ ابتدائیه که در مجموع ۲۲۳۱ معلم و استاد از برادران و حدود ۱۷۸ معلم از خواران مشغول تدریس هستند و جمعا تعداد چهل هزار شاگرد مشغول تحصیل هستند. ما با امکانات محدود خود و با مشکلاتی که در سطح کشور موجود است، توان خود را به خرج داده ایم که این کارات را راه بیندازیم و تلاش خواهیم کرد که کار های خود را در آینده تکمیل نمائیم.

(ادامه دارد)

نگرانی‌های ایران نسبت به طالبان

اداره انحصاری ربانی - مسعود می‌پاید. این يك تجربه جدید است و هنوز برای اداره انحصاری کابل، قابل اعتماد نمی‌تواند باشد. بنابراین اولین اقدام ایران، جلب اعتماد این اداره است. آیا يك رژیم اسلامی مبتنی بر اصول مذهب شیعه، با حاکمیت علمای مذهبی، می‌تواند از شیعه‌گرایی، دست برداشته در شرایط تقابل اداره ربانی سنی مذهب با شیعیان، جانب شیعیان را نگیرد؟ برای اثبات این امر و دادن ضامن اطمینان، سیاست جدید ایران، شیعیان افغانستان (حزب وحدت اسلامی) را بعنوان اولین قربانی، در پیش پای حاکمیت انحصاری ربانی مسعود، سر می‌برد.

اولین انتخاب جمهوری اسلامی ایران، اداره انحصاری نژادی ربانی - مسعود، بعنوان پایگاه گسترش نفوذ و دومین انتخاب قربانی حزب وحدت اسلامی و رهبری مستقل آن در پیش پای این اداره بود. یعنی اگر حزب وحدت اسلامی بنا به خواست حاکمان تهران، بر محور اداره ربانی مسعود، جذب شد و بعنوان چوب سوخت سیاست های انحصاری نژادی نقش ایفا کرد، خوب والا سزاوار آن است که به نفع این اداره، ناپود گردد. تقویه فراکسیون اکبری با تطبیع و وسوسه های متحله‌گرایی، دقیقاً در همین راستا می‌تواند قابل ارزیابی باشد. از حزب وحدت اسلامی، اکبری - فاضل سر به فرمان می‌خواستند و چنین توقعی بر آورده نشده، این جرمی بود که حزب وحدت اسلامی قربانی گردید.

با قربانی حزب وحدت اسلامی، جمهوری اسلامی ایران با اداره انحصاری ربانی - مسعود، گره خورد. پل هوایی بی نیرومندی برقرار گردید. تلاش در جهت نابودی و ایجاد محظوریت های برای حزب وحدت اسلامی، از درون و بیرون آغاز شد. اتکای حزب وحدت اسلامی فقط مردمش بود که دوباره به همت والای مردم قد راست نموده، سیاست های مستقلش را در جهت تأمین حق تعیین سرنوشت ملیت هزاره، در پیش گرفت. درست است که ملیت هزاره عمدتاً شیعه است و اصولاً تشیع در افغانستان، در زمینه هستی بی این مردم است که پا گرفته است اما کل ملیت هزاره شیعه نیست. بخش بسیار بزرگی از ملیت هزاره را، هزاره های سنی مذهب، تشکیل می‌دهند. حزب وحدت اسلامی متبلورکننده همه هزاره ها، اعم از شیعه و سنی در افغانستان است و به

نماینده‌گی از همه آن ها سخن می‌گوید. ملیت هزاره در ترکیب خود، سادات، قزلباش و ... را نیز محتوی است و هرگز آن ها را از خود جدا نمی‌داند. گرچه تلاش های در جریان است که ملیت هزاره را با عناوین مختلف، درهم بشکنند و هزاره گفتن را بعنوان راسیزم در اذهان، تصویر نمایند. لکن ملیت هزاره با هویت فرهنگی اش، خواهان افغانستان مستقل، آزاد، یکپارچه و غیر متعهد به رقابت های منطقه ای و جهانی کشور هاست.

بر این اساس، در پیوند استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با ربانی - مسعود، حزب وحدت مستقل، مورد کینه و آماج حملات مشترک قرار می‌گیرد. شعار سرنوشت تشیع، در افغانستان، بخش تبلیغاتی سیاست ایران را تشکیل می‌دهد که هم محافل مذهبی درونی ایران را، قانع بسازد و هم پایگاه اصلی اش (اداره انحصاری ربانی - مسعود) را از دید ها مخفی نماید. با این وجود نگرانی های جمهوری اسلامی ایران در باره طالبان نه بخاطر شیعیان افغانستان بلکه بخاطر سرنوشت سیاه اداره انحصاری ربانی - مسعود است. اداره ای که قتل عام افشار و چنداول، توطئه تعیینات و کودتای ۲۳ سنبله ۱۳۷۳، لشکر کشی به بامیان را بوجود آورد. اینکه رادیو بی بی سی در خبر های شب دوشنبه، مورخ ۲۶/۲۵ - ۶ - ۱۳۷۵ نگرانی های ایران را در مورد پیروزیهای طالبان، مربوط می‌سازد به شیعیان افغانستان، برای ما قابل سؤال است که چرا يك چنین اظهارات منحرف کننده اذهان، صورت می‌پذیرد. اگر دیگران بگذارند، در افغانستان، مسئله ای بنام شیعه و سنی وجود ندارد. درست است که با پیروز های طالبان، سیاست ایران در افغانستان، مثل یخ آب می‌شود اما این قضیه ارتباط به شیعیان افغانستان ندارد. شیعیان افغانستان، بیش از همه قربانی پیوند استراتژیک ایران با اداره انحصاری ربانی مسعود است. اگر نگرانی وجود دارد باید در مورد سرنوشت این اداره باشد. ملیت هزاره با هیچ کسی دشمنی نداشته و نخواهد داشت. این ملیت در چارچوب سیاست های ملی، خواهان تأمین حقوق همه ملیت ها است. و هر کس که افغانستانی می‌باشد، دارای حق بازی کردن رگ سیاسی در کشور است. این سیاست آشتی جویانه و عدالتخواهانه حزب وحدت که بسوی پیوند ملیت ها در سایه برادری و برابری انسانی حرکت می‌کند. تعقیب این استراتژی هیچگونه نگرانی بی را بوجود نمی‌آورد. (امروز ما)

مقتضای دگر جنرال عرفای با امروز ما

داشت و آخرین قدرت شان را به خرج دادند اما لوای شهید ابودر با مردانگی کامل دفاع نمودند. درین موقع من در بامیان در خط مقدم جبهات شیخ علی قرار داشتم که گزارشات نگران کننده به ارتباط جاغوری اخذ نمودم. به دستور مقام رهبری و شورای مرکزی حزب وحدت قرار شد که عازم جاغوری گردم و از ادامه جنگ جلوگیری نمایم. موقعیکه وارد جاغوری شدم به اثر تلاش مصلحین آتش بس برقرار شده بود و من هم آن را تأیید و مصلحین را تشویق به ادامه کارشان نمودم. بعد از هفته ها تلاش ما با طرف مقابل در مسجده صلحنامه را پذیرفتیم ولی طرف بدون اعتنا به صلحنامه و خدا و تعهد شان، پس از يك هفته در منطقه غجور کمین زدند و دو نفر از نظامیان حزب وحدت را به شهادت رساندند. باز ما حوصله کردیم و موضوع را به خاطر مصلحت مردم خود نادیده گرفتیم ولی آنان به این اکتفا نکردند و ازین عمل شان جسور شدند و بعد از مدتی شهید صابری، رحیمی و چهار تن از یاران شان را کمین زدند و ناجوان مردانه به شهادت رساندند. این جا بود که حوصله مجاهدین و مردم به سر آمد و تصمیم گرفتند که جلو شرارت این مزدوران معامله گر گرفته شود. بدین صورت برادران به تاریخ ۷۴/۲/۷ وارد عملیات تصفیوی شدند و در مدت شش روز، تمام مناطق جاغوری از وجود شرارت پیشه گان پاکسازی شد. بقایای آنان پس از شکست به طرف زردآلو فراری شدند و در پایگاه فاضل تجمع نمودند. ما از تعقیب آنان خودداری و به تصفیه جاغوری اکتفا نمودیم و به تمام آن ها اعلان عفو نمودیم که به خانه های شان برگردند و دست از شرارت بردارند. عده ای از آنان نظر به رفتار نیک مجاهدین حزب وحدت نسبت به خانواده هایشان پیشمان و نادیم برگشتند و عده ای دیگر به جاهای دیگر رفتند. ما منتظر بودیم که آنان به سر عقل بیایند و دست از شرارت بردارند ولی برخلاف انتظار ما آن ها دوباره جاغوری را مورد حمله قرار دادند و مردم و موتر ها و کسبه کاران را از میسر راه اختطاف نمودند. آتش جنگ را دوباره در منطقه لومان شعله ور ساختند که پس از چند روز جنگ دوباره شکست خوردند و امیری قوماندان عقده بی و شرور شان درین جنگ کشته شد مجاهدین آنان را تا نزدیک زردآلو تعقیب کردند؛ ولی با خواهش مردم قمکی و قره باغ و وعده آن ها به خارج ساختن فراری ها از قره باغ، ما از تعقیب آن ها در زردآلو منصرف شدیم و به جاغوری بازگشتیم. هنوز چند روز از این ماجرا نگذشته بود که صالحی یکی دیگر از مهره های اداره کابل از ارزگان خاص علیه ما لشکر کشید و در منطقه شیر داغ و پشی جنگ را آغاز کرد که ما مجبور شدیم مجاهدین را به آن ساحات سوق دهیم. بحمد الله پس از چند روز کلیه مناطق ارزگان خاص تصفیه شد و صالحی با تعداد انگشت شمار از افراد خود متواری گردید. ما وارد ارزگان خاص شدیم و مورد استقبال گرم مردم ارزگان قرار گرفتیم، مردمی که سال های زیادی انواع ظلم و ستم را از ناحیه صالحی تحمل کرده بودند. پس از چند روز اقامت در ارزگان و سر و سامان دادن کارات آن ها، عازم

آوری می‌شوند و با تهدید و تطبیع ادار می‌گردند که اسلحه در دست گرفته، علیه خطی بهجنگند که احیای هویت مردم شان، در ادامه آن خط نهفته است.

خبر گزاری وحدت اسلامی از شهر باستانی بامیان گزارش می‌دهد: روز چهار شنبه ۱۳۷۵/۶/۲۶، به تعداد ۲۵ نفر از مهاجرینی که توسط اطلاعات ایران، آموزش نظامی دیده بقصد جنگ علیه حزب وحدت اسلامی، اعزام شده بودند، بجای جنگ علیه حزب وحدت اسلامی، خود را به آغوش مردم رسانده با مقام رهبری دیدار و تعهد نمودند.

طبق گزارش واصله، این عزیزان آزاده، نحوه اعزام شان را چنین شرح داده اند:

بعد ازینکه اطلاعات نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، ما را گرفتند، بسوی اردوگاه جهنمی «سنگ سفید» انتقال دادند. بعد از چند روز ما را، بعلاوه چند نفر دیگر به قرارگاه انصار بردند تا پس از يك دوره تعلیمات نظامی، ما را از طریق کابل، بسوی ورس اعزام نمایند که علیه حزب وحدت اسلامی بهجنگیم. ما هرگز چنین چیزی را نمی‌توانستیم بپذیریم. ما از خاینین ذلت پذیر که جز ذلت برای مردم ما، ارمغانی نداشته اند، بشدت تنفر داشتیم. همیشه در صدد بودیم که به

مالستان شدیم و در آن جا هم مردم به گرمی از ما استقبال نمودند. تمام مخالفین به حزب وحدت اسلامی با رضایت کامل تعهد سپردند. مشکل ساحات جاغوری، ارزگان، و مالستان تا این زمان به کلی حل گردیده بود. ما انتظار داشتیم که دیگر جنگ و برخوردی پیش نیاید و مدتی با آرامش خاطر به امور اجتماعی مردم خود برسیم. هنوز چند روزی نگذشته بود که دوباره مزدوران دولت نام نهاد، خود را از کابل و تورگن تهیز و با تعداد نیروی که از کابل و غزنی آورده بودند از پایگاه فاضل بر منطقه قمکی حمله و پایگاه آقای صابری و قوماندان عبداللطیف را اشغال و بسوی شهر زایده جاغوری پیشروی نمودند. در نتیجه ما بالاجبار دوباره به آن ساحات رفته، جلو پیشروی آنان را گرفتیم. پس از دو سه روز عملیات، برادران موفق شدند که زردآلو را آزاد نمایند و مزدوران با دادن تلفات زیاد و به جا گذاشتن کلیه امکانات و سلاحهای شان متواری شدند. هنوز ما در زردآلو بودیم که گزارش دادند نیروهای وابسته به اداره کابل به قوماندانی شاه جان، واثق، آقای زاهدی، سید سردار، وارد ناهور شده و بلندی های مشرف بر جاغوری و قره باغ را اشغال کرده اند و تصمیم پیش روی بسوی ششپر و نای قلعه را دارند. وارد شدن آقای زاهدی درین جمع برای ما قابل تعجب و دور از باور بود چونکه او بار ها شاه جان، واثق و رفقایشان را مفسد و محارب می‌خواند و ما را تشویق می‌کرد که این مفسدین باید برداشته شود؛ ولی حالا چطور شده که خودش هم در صف آنان قرار گرفته است. به هر حال جنگ را در ساحات متذکره شروع کردند و ما هم جلو آنان ایستادیم و در يك ضد حمله با مقاومتی کمی شکست خوردند و متواری گردیدند. چند روز بعد دوباره در منطقه باریکی و سر آسیاب حمله ور شدند که این بار نیز حملات آنان توسط مجاهدین دفع و بسوی کوتل ریگ عقب نشینی نمودند. بعد از شکست دوم آقای زاهدی متوجه وخامت اوضاع شده هیئتتی را که مرکب از استاد عرفانی غزنی، قاضی معاون فرقه ۹۵، آقای توکلی یکی از مشاورین نزدیک آقای زاهدی و یکی از قوماندانان زاهدی بود فرستادند. هیئت یاد آوری نمودند که آقای زاهدی اصرار دارد که جنگ باید پایان یابد. دیگران او را به جنگ کشانده است و فریب خورده است بناءً حتماً ازین جنگ بیرون می‌شود. ما هم نظر به اصرار هیئت به آنان پاسخ مثبت دادیم و دانیم خصوصاً با آقای زاهدی که همیشه روابط خوب و حسنه داشته ایم. این جنگ هم با پذیرش شرایط ما از سوی آقای زاهدی به صلح انجامید و منطقه ناهور دوباره در اختیار حزب وحدت اسلامی قرار گرفت. بنابراین شمامتوجه هستیکه در طول جنگ ها که خلاصه آن را برای شما تشریح نمودم ماقدم به قدم صلح و راتعقیب نموده ایم و تا مجبور نشده ایم وارد جنگ نگردیده ایم و بعد از هر پیروزی با وجود برتری نظامی - تسلیحاتی از پیشروی و وسیع ساختن جنگ اجتناب نموده ایم.

فعلاً اوضاع در مناطق متذکره چگونه است؟

وضعیت کاملاً آرام و رضایت بخش است. حزب وحدت بر اوضاع کاملاً مسلط است مردم با ما همکاری کامل دارند. کارات اداری راه افتاده ولایات و ولسوالی ها فعال شده اند. مکاتب، مدارس، کلینیک ها با اعصاب آرام مشغول فعالیت هستند. امنیت راه ها کاملاً تأمین است و زنجیر های مسیر راه برداشته شده، تجاران و کسبه کاران با اطمینان خاطر به کارهایی شان مشغول اند.

بیش از دو هزار مهاجر افغانستانی ...

نحوی خود را به بامیان باستان، مرکزیت اقتدار مردم خود برسانیم، تا اینکه ما را به کابل انتقال دادند. در کابل بحمد الله فرصتی پیش آمد که ما بتوانیم فرار کرده، خود را در مرکزیت رهبری مردم خود برسانیم. حالا بسیار خوشحالیم که خود را در کنار مقام رهبری معظم خود می‌یابیم.

آنان اضافه نمودند که فعلاً به تعداد بیش از دو هزار نفر مهاجر در اردوگاه جهنمی سنگ سفید، بچرم پیروی از خط رهبر شهید تحت شرایط بسیار ناگوار و انواع شکنجه به سر می‌برند و هیچ کسی نیست که به درد این مظلومین برسد.

به تعقیب، مقام رهبری ضمن ابراز تشکر از همدردی و همیاری مهاجرین دور از وطن، آگاهی و بیداری مهاجرین را، مورد ستایش قرار داده، آنان را مایه افتخار مردم و حزب وحدت خواند.

همچنین مقام رهبری با ابراز تأسف از کار های که در حق مهاجرین دور از وطن ما در ایران، انجام می‌شود. اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور را تشریح نموده، فرمودند: اگر ما تاریخ مظلومانه داریم و مردم ما با انواع فقر مواجه هستند و اگر در اطراف ما این همه دشمنی وجود دارد، در برابر همه مشکلات، مردم بسیار سلحشور، مقاوم و سربلند داریم. این بسیار جای امیدواری و خوشحالی است.

عزیز مراد سخنگوی ریانی:

یک افسر استخبارات پاکستان، مدال قهرمانی به ملا بورجان قوماندان جنگی طالبان در جلال آباد اعطا کرده است

اداره کابل پاکستان را متهم به حمایت از طالبان می‌نماید. نسبت دخالت در امور داخلی افغانستان به پاکستان، از زمانیکه جلال آباد به تصرف طالبان در آمد، شدت بیشتر یافته است. عزیز مراد سخنگوی ریانی می‌گوید: پاکستان برای طالبان در ننگرهار، مہمات جنگی و اسلحه فرستاده است. وی علاوه می‌نماید: یک افسر مربوط سرویس استخبارات نظامی پاکستان با یک مدال قهرمانی و مبلغ پنجاه هزار دلار امریکایی، ملا بورجان، قوماندان جنگی طالبان را، در جلال آباد مورد نوازش قرار داده است. قرار این ادعا، این مدال قهرمانی توسط دگروال شمس الرحمن در مراسمی که به همین مناسبت در شهر جلال آباد برگزار شده، اعطا گردیده است.

گفتنی است ملا بورجان، یکی از قوماندانان مهم طالبان در عرصه های جنگ است. وی در هر فتح بزرگی که برای طالبان پیش آمده، حضور داشته است. برای اولین بار که طالبان به دروازه های کابل رسیدند و چهار آسیاب سقوط نمود، ملا بورجان اداره کننده اصلی طالبان در چهار آسیاب بود و حالا نیز قوماندان جنگی طالبان در ننگرهار، ملابور جان می باشد.

توسط اداره کابل کشانده نشود

در سال ۷۴ بامیان مورد حمله اداره کابل و مزدوران پیش گرگ شان قرار گرفته بود ما در آن جانشغول دفاع از حرم و حیثیت مردم مان بودیم و بحمدالله به موفقیت های چشمگیری که باعث آزادی بامیان گردید نایل شدیم درین راستا تلاش و سبب داشتیم که

وضعیت جاغوری نورمال گردد و مجاهدین بیشتری در بامیان انتقال داده شوند؛ ولی دشمن این نکته را در یافته بود و مزدوران خویش را اکمال و تحریک به آشوب و جنگ می کرد. آنان هم هر آن در جاغوری غایله آفرینی می کردند. در خزان سال ۷۴ حمله خیلی وسیعی را علیه پایگاه مرکزی حزب وحدت در مرکز جاغوری به راه انداختند که در آن قام جناح های مخالف حزب وحدت شرکت داشتند و مدت بیش از ده روز جنگ شدیدی جریان (ص ۷)

جلال آباد در زیر آتش ...

آمد، تقریباً بصورت مرتب این شهر، در زیر آتش هوایی اداره ریانی مسعود، قرار داشته و در اثر این بمباران ها، ده ها نفر کشته و زخمی و هزاران نفر آواره گشته اند. در یک روز بمباران که بالای میدان هوایی و قصر شاهی (اقانگاکا والی) صورت گرفت، تعداد هشت نفر بشمول دو نفر طالب کشته و چهل نفر زخمی گردیدند.

قرار گزارش های واصله، در اثر این بمباران ها، ترس فزاینده ای، شهریان جلال آباد را فرا گرفته، هزاران نفر به اطراف جلال آباد و پاکستان، آواره شده اند.

طبق گفته رسم شاه مومند، کمیشنر مهاجرین افغان؛ یک کمپ جدید به ظرفیت ده هزار نفر، در نزدیکی ناصرباغ احداث گردیده که هم اکنون تعداد هشتصد مهاجر در آن جایجا شده اند. آماده گی کمیشنری مهاجرین افغان، حکایت ازین دارد که بیش بینی های در مورد تشدید جنگ و افزایش مهاجرت، اذعان را فرا گرفته است. و نیز به نظر نمی رسد که اداره کابل، تسخیر جلال آباد توسط طالبان را نادیده انگاشته، در مورد آن بی تفاوت بماند. هم اکنون تلاش های سیاسی و نظامی در جریان است که وضعیت را به نفع این اداره، تغییر بدهد.

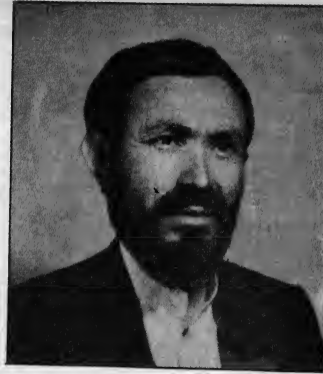
هفته نامه سیاسی، فرهنگی و خبری

امروز ما

زیر نظر شورای نویسندگان
UNIVERSITY TOWN P. O. BOX:

۱۰۷۳

قیمت یک شماره: ۳ روپیه با معادل آن



ایم که جلو جنگ گرفته شود. مکرراً با تلاش مصلحین زمینه صلح فراهم شده است اما طرف مقابل نظر به عادت شرارت پیشه گی و ماهیت مزدوری شان با تحریک دشمنان مردم ما، به صلح و آتش پس بی احترامی کرده اند و از آن فقط بعنوان فرصت تجدید قوا استفاده کرده در موقع مناسب جنگ را شروع کرده اند. آخرین باری که میان ما صلحنامه به امضا رسید توسط هیئت شورای عالی هماهنگی بود که در خزان سال ۷۳ منعقد گردید و ما تا آخرین لحظه به آن احترام قابل شدیم و با وجود اینکه ۸۰٪ منطقه جاغوری مسلط بودیم و از نظر نظامی به مراتب نسبت به آنان دست بالایی داشتیم، از خود انعطاف و تحمل پذیری نشان دادیم تا صلح در منطقه قایم گردد. اما بر عکس در طول سال ۷۴ بیش از ده بار مراکز نظامی حزب وحدت توسط آنان مورد تجاوز واقع شد و ما فقط حالت دفاعی داشتیم و بعد از دفع تهاجم، آنان متوسل به روحانیت و موسفیدان می شدند تا از ادامه عملیات تصفیوی جلوگیری گردد. البته مجاهدین حزب و حدت همیشه قدرت و توانائی آن را داشتند که از موضع دفاعی

بر آیند و جلو شرارت دشمن را بگیرند؛ ولی ما سیاست جنگی نداشتیم و جنگ را در آن شرایط به نفع مردم خود نمی دانستیم؛ بدین لحاظ همواره به قوماندانان و مجاهدین توصیه می کردیم که آخرین تلاش خود را به خرج دهند تا بهانه ای برای جنگ بوجود نیاید. توصیه رهبری و مرکزیت حزب هم همین بود و تلاش داشتند که جنگ در هزاره جات

ها، مبنی بر ملاقات مسعود با جنرال دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی این شایعات را با تکیه به گفته های مسؤولین جنبش ملی، رد نموده، گفت:

در مزار شریف از طریق رادیو ها شنیدیم که گویا مسعود با جنرال دوستم دوبار ملاقات نموده است، این مسئله از طریق سخنگوی جنبش ملی اسلامی محترم جنرال یوسف رد شد و همچنین در صحبت هایی که ما داشتیم گفته شد که تا کنون هیچ نوع مذاکره، صورت نگرفته است. این خبر ها بی اساس است. البته ما در مزار بودیم که هبنتی به شمول یونس قانونی و جریر از حزب اسلامی، به مزار آمد و مذاکراتی را با مسؤولین حزب وحدت و جنبش ملی، انجام دادند و به کابل برگشتند.

محترم داکتر طالب به ارتباط نتایج مذاکرات فرمودند: مذاکرات مقدماتی بود. تبادل نظر روی مسایل کشور و راه های حل آن صورت گرفت احتمال دارد که هبنت دوباره به مزار شریف برود؛ چون طرف کابل اصرار داشت که مذاکرات ادامه پیدا کند. از خبر پیوستن حرکت اسلامی در شمال به حزب وحدت اسلامی سؤال کردیم، محترم داکتر طالب در جواب گفت: در طی تماس های طولانی که در سمت شمال بین حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی وجود داشت، بالاخره تمام مسؤولین و اعضای حرکت اسلامی شمال، تصمیم گرفتند که بخاطر متحد کردن صفوف مردم و مبارزه به حزب وحدت اسلامی بپیوندند و فعلاً برادران در چوکات حزب وحدت اسلامی فعالیت دارند، جناب آقای رفیعی و بیانی از اعضای شورای مرکزی حرکت اسلامی و آقای فصیحی، از اعضای شورای تصمیم گیری حرکت اسلامی، فعلاً در شورای تصمیم گیری حزب وحدت اسلامی در شمال، عضویت پیدا کرده اند و فعالانه در تلاش هستند.

مقن مصاحبه دگر جنرال عرفی با امروز ما

محترم جنرال عرفانی! ما در سال جاری شاهد موفقیت های چشمگیر مجاهدین حزب وحدت اسلامی در جاغوری، ساحات مختلف ولایت غزنی باختری و ارزگان خاص بودیم که باعث پاکسازی این مناطق از لوث وجود باند معامله و خیانت گردید شما بعنوان قوماندان ومسؤل فاتح لوی شهید ابوزر، لطفاً بفرمائید که علت این موفقیت ها در چه چیزی بوده است.

بسم الله الرحمن الرحیم. و به نستعین. قبل از هر چیز از شما متشکرم که زمینه این مصاحبه را فراهم نمودید. اما به ارتباط سؤال شما باید عرض شود که پیروزی های بدست آمده برای حماسه آفرینان لوی شهید ابوزر و برادر شما، معلول عوامل مختلف است که کمک های الهی و امداد های غیبی در راس این عواملی قرار دارد. عامل دوم قرار گرفتن این باند خیانت پیشه در کنار اداره جنگی ریانی و مسعود است که بدستور آنان و با پشتوانه پولی و تسلیحاتی آنان علیه مردم شان وارد جنگ شده بودند و ظلم و اجحاف و جریه های نقدی بر آنان رومای داشتند. هیچ گونه پایبندی به اصول اخلاقی و تعهد نامه های صلحی که از سوی علما و موسفیدان صادر میشد، نداشتند و با این گونه رفتار شان مردم را به ستوه آورده بودند. عامل دیگر همکاری و همیاری مردم بود که در اثر رفتار نیکو و حسنه نیروهای حزب وحدت با آنان، ما را در پیروزی ها باری همه جانبه نمودند. عوامل فوق باعث شد که ما موفقیت های چشمگیری بدست آورده و آن را حفظ نمایم.

درین عملیات تصفیوی چند نفر از مجاهدین را شما از دست دادید و چه ساحات را پاکسازی نمودید، مقدار غنائی که بدست آمده چه مقدار بوده است؟

در مجموع عملیات تصفیوی، ما سه نفر شهید داشتیم به اسامی غلام رضا رضوانی از قاپ جوی پشی، عارف حسنی از چهل باغتری پشی و محمد هاشم از نای قلعه و پنج نفر مجروح که فعلاً بحمدالله همگی صحت یافته اند. ساحات جاغوری، مالستان، پشی و شیر داغ، ارزگان خاص، قره باغ و قسمت عمده ولسوالی ناهور از مزدوران اداره کابل پاک سازی شد و برادران شما کاملاً بر این ساحات مسلط بوده و نظم و امنیت کامل برقرار میباشد. درین عملیات باند مزدور بیش از سی نفر کشته و زخمی داشتند و چندین پایگاه و قرارگاه های مجهز شان را از دست دادند. مقداری

مهمات و تعداد زیادی سلاح های مختلف النوع ثقیله و خفیفه که قبلاً گزارششان پنشن شده است، بدست برادران شما قرار گرفت.

خواهشمندیم که بهمان بفرمایید که جنگ چگونه بر شما تحمیل گردید آیا قبل از آغاز جنگ ها به ارتباط صلح و جلوگیری از جنگ از ناحیه شما اقداماتی صورت گرفته بود؟

ما همیشه مخالف جنگ و خون ریزی بودیم و هیچوقت آغاز گر جنگ ها نبوده ایم تلاش نهایی خود را از طریق موسفیدان و روحانیت منطقه نموده

مجموعاً نظر شورای هماهنگی اینست ...

مزار شریف، گفت
مدتی بود که شورای هماهنگی با مراکز احزاب عضو، تماس نداشت. جهت تبادل نظر روی وضعیت موجود و راه بیرون رفت از آن، به مزار شریف، سفری داشتیم. در مزار شریف با جنرال دوستم، رهبر جنبش ملی اسلامی و استاد محقق مسؤل امور سیاسی حزب وحدت اسلامی در صفحات شمال صحبت هایی داشتیم در رابطه با اوضاع جاری کشور، تحولات اخیر، بحث های تفصیلی صورت گرفت.

اینکه شوری در وضعیت فعلی چه موقی اتخاذ نموده است و این مذاکرات به چه تصمیمی رسیده است، محترم داکتر طالب اظهار داشت:

مجموعاً نظر این بود که شورای هماهنگی برای یک حل جامع، بصورت دسته جمعی، تلاش بهخرج دهد. نگرانی مشترک وجود داشت به ارتباط مردم کابل که در فقر و مشکلات طاقت فرسای اقتصادی، بسر می برند خطر یک جنگ بزرگ در کابل، مردم را در وضعیت بسیار دشوار قرار می دهد. شورای هماهنگی فکر می کند که باید از حالتی که مصیبت مردم را بخصوص مردم کابل را افزایش می دهد، جلوگیری بعمل آید. همچنین تصمیم براین شد که شوری از سازمان ملل متحد تقاضا نماید که برای حل مشکل افغانستان، اقدامات جدی تری را روی دست بگیرد، همه جناحها را گرد هم جمع بکند تا مشکل از طریق گفتگو حل شود. این نظر بود که قضیه افغانستان راه حل نظامی ندارد. تجربه چهار ساله این امر را بصورت واضح اثبات می نماید.

محترم داکتر طالب، به ارتباط شایعات رادپوها و روز نامه